

چالش‌های گروه ۲۰ در گذار
از بحران اقتصاد جهانی
۲۰۰۸-۲۰۱۱

* حسین پوراحمدی
** امیر عباسی خوشکار*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* حسین پوراحمدی دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد.
ho_pourahmad@yahoo.com

** امیر عباسی خوشکار دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد.

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۱

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۱، صص ۱۲۸-۸۷.

چکیده

در این مقاله با تمرکز بر تصمیمات نهاد بین‌المللی گروه ۲۰ و اقدامات دولت‌ها برای پشت سر گذاردن بحران مالی جهانی به بررسی شکاف میان «توافقات جمعی» به‌عنوان ابزار دیپلماسی چندجانبه از یک‌سو و «تداوم سیاست‌های حمایت‌گرایانه ملی و مرکانتیلیستی» به‌عنوان رویکردی واقع‌گرایانه مبتنی بر خودیاری و مخالف اقدامات اقتصادی چندجانبه‌گرایانه از سوی دیگر خواهیم پرداخت. در پاسخ به پرسش اصلی این نوشتار که قدرت‌های بزرگ اقتصاد جهانی تاکنون در حل بحران مالی و اقتصادی اخیر چه اقدامات و سیاست‌هایی را دنبال نموده‌اند و چرا این بحران تاکنون به فرجام موفقیت‌آمیز خود منجر نشده است؟ این فرضیه هدایت‌کننده نوشتار است که «هرچند قدرت‌های بزرگ اقتصاد جهانی از طریق تعاملات بین‌دولتی و درون‌سازمانی گروه ۲۰ و سیاست‌های بین‌المللی مالی و تزریق سرمایه‌های لازم اعضا به بازارهای جهانی در حل بحران تلاش نموده‌اند، اما به دلیل تداوم برخی سیاست‌های حمایت‌گرایانه و ملی مرکانتیلیستی نتوانسته‌اند به گذار موفقیت‌آمیز از این بحران دست یابند». روش توضیحی - تحلیلی و رویکرد نظری نهادگرایی نئولیبرال، چهارچوب تحلیلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد. براساس این رویکرد، ضرورت همکاری‌های دسته‌جمعی و اتخاذ دیپلماسی چندجانبه‌گرا الگویی است که در قالب نهاد بین‌المللی گروه ۲۰ به کار برده می‌شود و در ادامه با توجه به ضعف یا ناکارآمدی این نهاد جمعی عمده‌تأ دولتی در برابر بحران حاضر به دلیل تداوم سیاست‌های مرکانتیلیستی اشاراتی خواهیم داشت.

واژه‌های کلیدی: دیپلماسی چندجانبه، گروه ۲۰، ملی‌گرایی اقتصادی، نهادگرایی

نئولیبرال، بحران مالی جهانی

مقدمه

بحران مالی اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال که از سال ۲۰۰۷ میلادی آغاز شد، اگرچه ابتدا از نظام اقتصادی امریکا سر برآورد، اما تنها به مرزهای این کشور محدود نمانده است. بحران حاضر به دلیل درهم‌تنیدگی و اتصالات پیوسته و مترکم اقتصاد جهانی به یک بحران جهانی تبدیل شده است. پیچیدگی‌های موجود در نظام مالی - پولی، سرمایه‌های بانکی و بازارهای سهام و تجارت، و مفهوم «جهانی‌شدن اقتصاد» که «بر اصل وابستگی متقابل پیچیده» استوار است، حکایت از فرایند وسیع، عمیق و پیچیده‌ای از تحولات پویا و درحال‌گذار اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در سطوح ملی و جهانی دارد. در چنین شرایط جهانی، همه کشورها به تناسب پیوندهای تجاری، مالی و اقتصادی بین‌المللی از این بحران متأثر می‌شوند. باین‌حال الگیمانیه زایتونگ، یکی از رسانه‌های وابسته به سرمایه‌داران آلمانی در ۳ اکتبر ۲۰۰۸ نوشت: «این بار یورش به آموزه‌های امریکایی، کار دشمن بیرونی نیست؛ بلکه از درون و از ژرفای سیستم برمی‌خیزد. سرمایه‌داری امریکایی که دولت، هیچ سدی بر سر راهش پدید نمی‌آورد، بمب‌گذاران انتحاری خود را آفریده است که با مواد منفجره ویژه‌شان، «اوراق بورس اشتقاقی»^۱ اثری بس ویران‌کننده‌تر از بمب‌های پرنده جهادگران داشته‌اند. نه تنها نیویورک که همه جهان اکنون با ویرانه‌های یک بنای دیگر روبه‌روست: «وال‌استریت» (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۳۴).

با توجه به دو مؤلفه درهم‌تنیدگی اقتصادی و وابستگی متقابل پیچیده، بحران



مالی پیامدهایی به شدت متفاوت بر اقتصادهای ملی بر جای گذاشته است و حتی در مواردی به پیامدهای سیاسی و امنیتی منجر شده است (Tisdell, 2004: 3). برنامه توسعه سازمان ملل، امنیت بشری را با زنجیره‌ای از امنیت، شامل امنیت اقتصادی و مالی، امنیت مواد غذایی، امنیت بهداشتی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت فردی، امنیت اجتماعی و امنیت سیاسی همراه می‌داند که در نتیجه آن، بحران در نظام پولی و مالی بین‌المللی موجب فوران ناامنی در حوزه‌های نام‌برده می‌شود (Nesadurai 2006: 8). به‌خطر افتادن امنیت در حوزه‌های مختلف زیست انسانی نیازمند ارائه راه‌حل‌های متناسب با وضعیت بحرانی ایجادشده است. به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، «بحران‌های جهانی نیازمند راه‌حل‌های جهانی» هستند.

هدف نوشتار پیش رو در بررسی «گروه ۲۰»^۱ و به‌منظور فهم عملکرد این نهاد چندجانبه در برخورد با بحران اقتصادی جهانی، پرداختن به دو نکته اساسی است: اول بررسی و فهم ماهیت و میزان تعاملات قدرت‌های بزرگ اقتصاد جهانی در رویارویی با بحران حاضر و دوم مشخص کردن نقاط ضعف و ناکارآمدی گروه ۲۰ به‌عنوان نهاد چندجانبه‌گرای اقتصاد جهانی در یافتن راه‌حل برای عبور از بحران مالی کنونی. برای فهم و بررسی این دو دغدغه، با بهره‌گیری از روش توضیحی - تحلیلی ضمن جمع‌آوری آمار و اطلاعات لازم به تبیین و بررسی ابعاد گوناگون بحران خواهیم پرداخت و همچنین با به‌کارگیری رویکرد نظری «نهادگرایی نئولیبرال»^۲ به نقش و جایگاه سازوکار «دیپلماسی چندجانبه»^۳ به‌عنوان ابزار کلیدی حل بحران‌ها - که در این رویکرد نظری مورد توجه قرار گرفته است - و بررسی و مطالعه توانایی آن در حل بحران حاضر می‌پردازیم. این رویکرد با تمرکز بر اصل وابستگی متقابل پیچیده در روابط میان بازیگران نظام اقتصاد سیاسی جهانی هرگونه حل و فصل و گذار از بحران‌ها و چالش‌ها را منوط به اتخاذ رفتارها و همکاری‌های دسته‌جمعی و اتخاذ دیپلماسی چندجانبه می‌داند و اینکه بسنده کردن به اهداف

-
1. G 20
 2. Neo-liberal Institutionalism
 3. Multilateral Diplomacy

صرفاً ملی و «مرکانتیلیسم»^۱ گذار از این بحران‌ها و چالش‌ها را ناممکن خواهد ساخت.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که: قدرت‌های بزرگ اقتصاد جهانی تاکنون در حل بحران مالی و اقتصادی اخیر چه اقدامات و سیاست‌هایی را دنبال نموده‌اند و چرا این بحران تاکنون به فرجام موفقیت‌آمیز خود منجر نشده است؟ در پاسخ به پرسش فوق، فرضیه پیش‌رو این‌گونه تدوین شده است که: «هرچند قدرت‌های بزرگ اقتصاد جهانی از طریق تعاملات بین‌دولتی و درون‌سازمانی گروه ۲۰ و سیاست‌های بین‌المللی مالی و تزریق سرمایه‌های لازم اعضا به بازارهای جهانی در حل بحران تلاش نموده‌اند، اما به دلیل تداوم برخی سیاست‌های حمایتی و ملی‌گرایانه مرکانتیلیستی نتوانسته‌اند به «گذار موفقیت‌آمیز» از این بحران دست یابند.

در بخش نخست نوشتار حاضر به توضیح چهارچوب نظری پژوهش و استخراج مؤلفه‌های تحلیلی آن به‌ویژه الگوی دیپلماسی چندجانبه خواهیم پرداخت. در بخش دوم، مختصات تعاملاتی اعضای گروه ۲۰ و نقش این گروه در اقدام برای حل بحران اقتصادی جهانی مورد توجه است و در بخش پایانی، روند دیپلماسی چندجانبه را در گروه ۲۰ در قالب چندجانبه‌گرایی درون‌نهادی از نظر خواهیم گذراند.

۱. چهارچوب تحلیلی پژوهش: نهادگرایی نئولیبرال و دیپلماسی چندجانبه
رویکرد نهادگرایی نئولیبرال، نهادهای بین‌المللی را مهم‌ترین ابزار برای شکل‌گیری همکاری میان کشورها می‌داند و ادعا می‌کند که این نهادها مشکلات کشورها را از طریق تعاملات همکاری‌جویانه و چندجانبه‌گرایی مبتنی بر منافع مشترک میان آنها برطرف می‌سازد. نئولیبرال‌ها اذعان می‌دارند که نهادها و «رژیم‌های بین‌المللی»^۲ از طریق قواعد، اصول و فرایند تصمیم‌گیری بر سیاست‌ها و رفتارهای کشورها تأثیر می‌گذارند؛ اما اظهار می‌دارند که این رفتارهای هنجاری کاملاً با تعقیب منافع ملی

-
1. Mercantilism
 2. International Regimes

سازگارانند (Haggard and Simmons, 1987: 492). نهادگرایی نئولیبرال به این دلیل که کشورها را مهم‌ترین بازیگران در نظام بین‌الملل می‌داند، لذا نهادهای بین‌المللی را به صورت پدیده‌های سیاسی در نظر می‌گیرد که اهداف و منافع بازیگران را تأمین می‌کنند (Keohane and Murphy, 1992: 881). از نظر نئولیبرالیست‌ها همکاری عبارت است از تطبیق متقابل و هماهنگ سیاست‌های کشورها که منافع مشترکی را برای شرکت‌کنندگان به دنبال دارد (Keohane, 1993: 48) و در ادامه وقتی کشورها انجام یک توافق همکاری جویانه را متعهد و متقبل می‌شوند، هر یک از آنها رفتار و سیاست خود را مشروط به رفتار و سیاست شرکای خود کرده و با تغییر رفتار آنها رفتارشان را تغییر می‌دهد (Keohane, 1989: 159)؛ لذا فرایند همکاری - تلافی در یک وضعیت سیال و زمان‌مند به وقوع می‌پیوندد. در این رویکرد، فرایند همکاری - تلافی به صورت «الگوی تعامل: راه و روشی که واحدها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند» تعریف می‌شود (Nye, 1988).

نئولیبرال‌های نهادگرا با نفوذ در دولت‌های کشورهای قدرتمند پیشرفته به ویژه دولت‌های عضو گروه ۲۰، قادرند برنامه سیاسی نهادهای اقتصاد جهانی «صندوق بین‌المللی پول»^۱، «بانک جهانی»^۲ و «سازمان جهانی تجارت»^۳ را براساس دیدگاه‌های خود تنظیم کنند. در این الگوی نظری، نهادها بسیاری از حلال‌ها و ضعف‌های موجود در عملکرد بازارها را جبران می‌کنند و به دنبال آن هستند تا دولت‌ها در همکاری خود به درستی تصمیمات عقلانی و مطلوب را اتخاذ نمایند. در این صورت است که اقتصاد جهانی بیشتر به سوی الگویی نئولیبرال حرکت می‌کند (ساعی، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

مفهوم اساسی دیگر در رویکرد نهادگرایی نئولیبرال، «انتخاب عقلانی»^۴ است. انتخاب عقلانی به عنوان جوهره مختصات انقباضی و انبساطی تعاملات چندجانبه از معدل برداشت ذهنی و شرایط محیط عینی بازیگران تأثیر می‌پذیرد. انتخاب عقلانی

1. International Monetary Found
2. World Bank
3. World Trade Organization
4. Rational Choice

به جای تشریح عقاید، شخصیت‌ها، ایدئولوژی‌ها یا سنت‌های تاریخی که در پشت سیاست‌ها و نهادها قرار دارند، بر ساختار انگیزشی متمرکز است که تصمیم‌گیرندگان با آن روبه‌رو هستند. فرض بر این است که منافع و تمایلات بازیگران، شناخته‌شده و ثابت هستند و اینکه بازیگران می‌توانند انتخاب‌های استراتژیک متفاوتی داشته باشند؛ مانند اینکه چگونه به بهترین نحو منافع خود را تأمین کنند (ساعی، ۱۳۸۸: ۱۵۶).

پیشرفت‌های فکری نهادگرایان نئولیبرال به تدریج برخی عناصر غیردولتی و فراملی را به برداشت‌های عقلانی دولت‌محورانه سنتی درباره روابط بین‌المللی افزوده‌اند. براساس این رویکرد، نهادهای بین‌المللی صرفاً در راستای رفع نیازهای دستوری دولت‌ها عمل نمی‌کنند بلکه ابزاری برای تعیین و تعدیل اولویت‌های ملی دولت‌ها و حرکت به سمت منافع جمعی آنها نیز هستند. همان‌گونه که پیشتر به آن اشاره شد، سازمان‌های بین‌المللی در سال‌های گذشته نقش‌های کلیدی در معادلات جهانی به‌عهده داشتند؛ افزایش شفافیت، کاهش هزینه‌های معاملات و تعدیل نارسایی‌های بازار از این‌گونه اقدامات است.

اما دیپلماسی چندجانبه، به‌عنوان فضا و ابزاری که همکاری‌های چندجانبه کشورها و همچنین سایر نهادهای غیردولتی را تسریع می‌کند، چیزی جز مجموعه تعاملات ابزاری برخواسته از بسترهای شکل‌دهنده به این نوع مناسبات نیست. با توجه به عدم ارتباط و پیوستگی جوامع با یکدیگر در گذشته، از حدود دو قرن پیش شاهد ظهور جامعه بین‌المللی هستیم که اعضای آن خواه از روی اختیار و خواه اجبار به تعامل با یکدیگر پرداخته‌اند. از جمله قالب‌های اساسی برای چنین تعاملاتی، دیپلماسی چندجانبه، یعنی نهادها، سازمان‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی و جهانی است. دیپلماسی چندجانبه، دانش و هنر به‌کارگیری دیپلماسی در محیط‌های چندجانبه یعنی نهادها، سازمان‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی و جهانی است. به بیانی دیگر اگر با نگاه دولتی به دیپلماسی چندجانبه بنگریم، مبنای این دیپلماسی، حضور و مشارکت در محیط‌های با حضور بیش از دو دولت عضو، یعنی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، کنفرانس‌ها و سایر نهادهای دسته‌جمعی برای پیگیری اهداف و افزایش منافع، نفوذ و کاهش آسیب‌پذیری با کمترین هزینه است. این نوع دیپلماسی، دیپلماسی چندجانبه خوانده

می‌شود (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۸۷: ۴۴-۲۳).

به دلیل ارتباطات جدایی‌ناپذیر میان بحران‌های اقتصادی ملی و جهانی در «نظام اقتصاد سیاسی جهانی»^۱ مبتنی بر وابستگی متقابل پیچیده، اقدامات دسته‌جمعی و کاهش اقدامات یک‌جانبه اعضای نهادهای چندجانبه، امری حیاتی و نیازی ضروری است. مدیریت چالش‌ها نیازمند برخورداری از استانداردهای جمعی و فراگیر در سطح جهانی است و این امر تنها از طریق دیپلماسی چندجانبه صورت می‌پذیرد. البته باید این نکته را نیز در نظر داشت که هر یک از دولت‌ها در جامعه بین‌المللی از مزیتی خاص برخوردارند. با توجه به مزیت نسبی هر یک از دولت‌ها در مدیریت چالش‌های گوناگون، تنها فرایندهای جمعی پاسخ‌گوی نیازها هستند تا با تجمع تخصص‌های پراکنده تمامی کشورها در قالب دیپلماسی چندجانبه، امکان مدیریت چالش‌های امنیتی، سیاسی، زیست‌محیطی، بهداشتی، اقتصادی و اجتماعی فراهم آید (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۸۷: ۲۶). علت افزایش اهمیت دیپلماسی چندجانبه، فرامرز شدن چالش‌های جهانی و لزوم مدیریت آنها در عین حفظ حاکمیت کشورها است. به بیانی دیگر، تعامل با سایر کشورها در کنار حفظ استقلال و حاکمیت، ترکیبی از کار انحصاری و تخصصی دیپلماسی را می‌طلبد که قطعاً جایگاه ویژه‌ای را به دیپلماسی چندجانبه داده است. تأثیرپذیری دیپلماسی چندجانبه (نهادهای) از روابط بیرونی قدرت از مهم‌ترین بایسته‌های مباحث مرتبط با تعاملات چندجانبه است. دولت‌های حاضر در صحنه دیپلماسی چندجانبه به دنبال کسب و افزایش منافع ملی خود هستند و در این راه از دو اصل همکاری و رقابت دوجانبه و چندجانبه بهره می‌برند. آمریکا و اتحادیه اروپا با مشارکت در نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای از طریق قدرت ملی خود ضمن اثرگذاری بر مناسبات حاکم بر درون سازمان‌ها، مسیر تصمیم‌گیری‌های دیگر اعضا را نیز با توجه به منافع خود تحت تأثیر قرار می‌دهند.

دیپلماسی چندجانبه در بستری از هنجارها و ارزش‌های مشترک نهادینه شده است که می‌توان به تعبیر نئولیبرال‌ها از آن با عنوان رژیم‌های بین‌المللی نیز یاد کرد.

در واقع و همچنان که در نمودار شماره ۱ نشان داده شده است، در سوی دو طیف همکاری و رقابت محض، درجاتی از تصمیم‌گیری تلفیقی در منطقه خاکستری تعاملات میان‌دولتی وجود دارد که در قالب دیپلماسی چندجانبه می‌توان به تبیین و بررسی آنها دست یازید. شکل زیر بیان تصویری از تلفیق رویکرد نهادگرایی نئولیبرال و دیپلماسی چندجانبه است که بر پایه بستری از هنجارها و قواعد مشترک ایجاد شده است و چهارچوب تحلیلی نوشتار حاضر را نیز تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، مادامی که کشورها در چهارچوب همکاری‌های دسته‌جمعی و دیپلماسی چندجانبه گروه ۲۰ به اتخاذ سیاست‌ها و راهکارهای هماهنگ در برخورد با بحران مالی اخیر همت می‌گمارند، به حل و فصل آن نزدیک و هنگامی که تحت تأثیر فشارهای داخلی به اتخاذ سیاست‌های حمایتی و ملی‌گرایانه مרקانتیلیستی روی می‌آورند، به تداوم این بحران کمک می‌کنند.



در ادامه این نوشتار، با کاربرد تحلیلی رویکرد نهادگرایی نئولیبرال و براساس الگوی تحلیلی دیپلماسی چندجانبه به بررسی عملکرد گروه ۲۰ در برخورد با بحران مالی جهانی اخیر می‌پردازیم.

۲. گروه ۲۰ به مثابه نهادی چندجانبه

حرکت در مسیر چندجانبه‌گرایی و اجماع بر سر توافقات جمعی را باید در قالب نهادهای چندجانبه مورد بحث و بررسی قرار داد. در واقع نهادهای چندجانبه می‌توانند دستورکار تعاملات و نحوه عملکرد کارگزاران را در برخورد با بحران‌های

اقتصادی منطقه‌ای و جهانی سامان دهند و از طریق گسترش دیپلماسی چندجانبه اقتصادی، گذار از بحران را دنبال کنند. گروه ۸، «اپک»^۱، گروه ۲۰ و سایر نهادهای اقتصادی اجماع‌ساز، وظایفی از این دست را به انجام می‌رسانند. سال‌ها قبل، مسئولیت تنظیم بین‌المللی در زمینه بحران مالی توسط «مجمع ثبات مالی»^۲ انجام می‌شد. این نهاد در سال ۱۹۹۹ در پاسخ به بحران شرق آسیا به وجود آمد و از مقامات کشورهای مهم اقتصادی و نهادهای بین‌المللی مالی تشکیل شده بود. در آوریل ۲۰۰۸، FSF طرح جامعی شامل مجموع ۶۰ دستور تنظیم‌بخش که می‌بایستی توسط مراجع ملی و بین‌المللی انجام شود را ارائه کرد. این پیشنهادات توسط گروه ۸ و سران واشینگتن (اجماع واشینگتن) و همچنین گروه ۲۰ پذیرفته شد. (Helleiner and Pagliari, 2009: 276). در واقع گروه ۲۰ حاصل مجموعه ظرفیت‌های سایر نهادهای پیشین همکاری‌جویانه در نهادینه کردن دیپلماسی چندجانبه به‌ویژه در حوزه اقتصاد جهانی و مقابله با چالش‌های آن است.

گروه ۲۰، نهاد چندجانبه‌ای است که قدرت‌های بزرگ اقتصادی از جمله آمریکا، انگلیس، چین، فرانسه، برزیل، کانادا، آلمان، هند، افریقای جنوبی، کره جنوبی، روسیه، مکزیک، ژاپن، ایتالیا، آرژانتین، اندونزی، ترکیه و چند کشور دیگر در آن عضو هستند و با ارائه راهکارهای دسته‌جمعی سعی در غلبه بر بحران‌های اقتصادی جهانی دارند. گروه ۲۰، مجمعی برای همکاری اقتصادی - مالی بین‌المللی میان ۲۰ کشور با اقتصادهای نوظهور و توسعه‌یافته است که در سال ۱۹۹۹ در پی بروز بحران‌های مالی آسیا، امریکای لاتین و روسیه به‌منظور تسهیل مذاکرات میان وزرای امور مالی کشورهای تشکیل‌دهنده گروه شکل گرفت. کم‌رنگ‌تر شدن گروه ۸ در صحنه تعاملات اقتصادی جهانی و انتقال وظایف اقتصادی آن به گروه ۲۰ بیانگر گسترده‌تر شدن دامنه چندجانبه‌گرایی در افق برون‌رفت از بحران‌های اقتصادی جهانی است. در سپتامبر ۲۰۰۹ سران گروه ۲۰ اعلام کردند که از این به بعد این گروه به‌عنوان مهم‌ترین مجمع برای تسهیل همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی شناخته خواهد شد؛ این درحالی است که تا پیش از این اعلام، گروه ۸

1. APEC

2. Financial Stability Forum- FSF

چنین نقشی را برعهده داشت.

دیدارهای دوره‌ای گروه ۲۰ برای مقابله با بحران مالی جهانی که از سال ۲۰۰۷ آغاز شده است، با هدف عدم تکرار آن در آینده دنبال می‌شود. همان‌گونه که اجلاس تاریخی برتون وودز در سال ۱۹۴۴ به تشکیل نهادهای پولی و مالی بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی انجامید، اکنون نیز اجلاس‌های دوره‌ای و اضطراری گروه ۲۰ تلاش می‌کند به اوضاع فعلی از طریق گذار از بحران سامان بخشد. بنابراین تلاش آنها برای کاهش خطرات بروز بحران‌های بیشتر، به امکان یک رشته اصلاحات طولانی‌مدت در نظام مالی کشورهای عضو این گروه بستگی دارد. گروه ۲۰ که دو سوم جمعیت جهان را شامل می‌شود، متشکل از تولیدکنندگان عمده اقتصاد جهانی است و بالغ بر ۸۰ درصد از اقتصاد جهانی را به خود اختصاص داده است. در میان اعضای این گروه نیز مانند سایر نهادهای چندجانبه، اختلافاتی وجود دارد. اروپا خواستار قوانین سخت‌گیرانه برای کنترل بیشتر بازار است، اما آمریکا و دیگر کشورها اصلاحات میانه‌روانه را ترجیح می‌دهند. کشورهای چین، ژاپن و کره جنوبی نیز خواستار جرح و تعدیل در مقررات فنی فی‌مابین آنها برای تبادل پول رایج خود هستند. ایالات متحده خواستار اصلاح نظام مالی جهانی نیست و در عوض برای اعتمادسازی بین‌المللی مبتنی بر اصول بازار آزاد پافشاری می‌کند (Teslik, 2008: 1).

بدین ترتیب در بحران مالی کنونی نظام سرمایه‌داری جهانی به دلیل گستره کمی و پیچیدگی ابعاد آن، شاهد تمرکز بیشتر دیپلماسی چندجانبه در نهاد اقتصاد جهانی گروه ۲۰ و به حاشیه رانده شدن گروه ۸ هستیم. در مورد دلایل این حاشیه‌ای شدن بعضی برآند که رهبران کشورهای توسعه‌یافته باور دارند که بازارهای نوظهور، نقش مهم‌تری یافته‌اند؛ به گونه‌ای که نباید از به‌کارگیری آنها در سامان‌دهی اقتصاد جهانی و همکاری‌های بین‌المللی چشم‌پوشی کرد. اما گروه دیگری برآند که گذار از گروه ۸ به گروه ۲۰ در راستای استراتژی رهبران اروپا و ایالات متحده شکل گرفت. به نظر آنها افرادی چون **نیکلاس سارکوزی** و **گوردن براون** در مذاکرات مربوط به بحران اقتصادی تلاش کردند به جای برگزاری نشست سران گروه ۸، نشست سران گروه ۲۰ را برگزارکنند تا نقش غالب ایالات متحده را کمتر کرده و

توان خود را در عرصه بین‌المللی به نمایش بگذارند. از سوی دیگر، جورج بوش تلاش داشت با جایگزین کردن گروه ۲۰، موازنه موجود در نشست‌های گروه ۸ را که به نفع اروپایی‌ها سنگینی می‌کرد، به نفع ایالات متحده تغییر دهد. به عبارت دیگر هر دو طرف امریکا و اروپا در پی بهره‌برداری از اقتصادهای نوظهور به نفع خود به‌ویژه در حل بحران مالی در کشورهای خود در نظام اقتصاد سیاسی جهانی بوده‌اند.

تنوع در اعضا و حضور شرکت‌های خصوصی و شخصیت‌های سیاسی و اقتصادی متعدد، بیانگر نیاز گروه ۲۰ به افزایش پهنای مشارکت بازیگران دولتی و غیردولتی در این نهاد چندجانبه است. در اجلاس گروه ۲۰، مدیرعامل صندوق بین‌المللی پول و رئیس بانک جهانی، رؤسای کمیته‌های پولی و مالی توسعه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به اعتبار مقام خود حضور دارند (پورناندل، ۱۳۸۹: ۵۳). مجموع فروش شرکت‌های شرکت‌کننده در اجلاس گروه ۲۰ در سال ۲۰۱۰ در سئول به چهار تریلیون دلار و ارزش مجموع دارایی‌های آنها به ۳۰ تریلیون دلار می‌رسد (میراحسنی، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

گروه ۲۰ از سال ۱۹۹۹ تاکنون با به‌کارگیری دیپلماسی چندجانبه اقتصادی، درباره مسائل مهم به پیشرفت‌های قابل توجهی دست یافته کرده است. توافق درباره سیاست‌های توسعه‌ای، کاهش موارد نقض نظام مالی، نحوه برخورد با بحران مالی و مبارزه با تروریسم مالی از جمله موارد مهمی است که گروه ۲۰ در آنها پیشرفت‌های چشمگیری داشته است. همچنین گروه ۲۰ در نظر دارد تعدادی از معیارهایی که بر پایه تجربیات کشورهای عضو این گروه در زمینه‌های پیشرفت قضایی و مبارزه با پول‌شویی و تروریسم مالی به‌دست آمده است را در عرصه بین‌المللی رواج دهد. در سال ۲۰۰۴ اعضای گروه ۲۰ متعهد شدند معیارهای برتری برای شفافیت و تبادل اطلاعات در زمینه‌های مالیاتی به‌اجرا درآورند. این توافق با هدف مبارزه با نقض نظام مالی و فعالیت‌های غیرقانونی نظیر فرار مالیاتی انجام گرفته است. این گروه همچنین نقش مهمی در زمینه مسائل مرتبط با اصلاحات در نظام مالی بین‌المللی ایفا می‌کند (ماهنامه بازار بین‌المللی، ۶۲). برخلاف مؤسسات بین‌المللی، نظیر سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، گروه

۲۰ مانند گروه ۸ دارای ستاد دائم مختص به خود نیست. ریاست اجلاس گروه ۲۰ به‌طور دوره‌ای میان کشورهای عضو گردشی است. رئیس جلسه هر ساله از میان کشورهایی که در گروه‌بندی‌های متفاوت منطقه‌ای عضویت دارند انتخاب می‌شود (موسوی خلخالی، ۲۰۰۸).

گروه ۲۰ دارای ویژگی‌های متفاوت و متمایزی از نهادهای دیگر بین‌المللی است. این گروه، نسبت به گروه ۸ از ظرفیت تأثیرگذاری بیشتری برخوردار است. مشروعیت مبتنی بر تعداد زیاد اعضا، مهم‌ترین پایه مشروعیت این نهاد را تشکیل می‌دهد. کشورهای با اقتصاد در حال ظهور همچون هند، برزیل و چین که جزء گروه ۸ نیستند، اما جزء اعضای برابر در گروه ۲۰ هستند، تأکید کرده‌اند که گروه ۸ تأثیرگذاری و مشروعیتش را نسبت به گروه ۲۰ از دست داده است (Schmucker and Gnath, 2010: 12). وزیر امور خارجه برزیل، *سلسو اموریم*^۱ اعلام کرد که عمر گروه ۸ به‌عنوان یک گروه صاحب تصمیم سیاسی به پایان رسیده است (Celso Amorim quoted in Baker, 2009: 13). *پیتر ماندلسون*^۲، وزیر تجارت بریتانیا پیش از اجلاس سران گروه ۲۰ در لندن در مارس ۲۰۰۹ اعلام کرده بود که دوره گروه ۸ به پایان رسیده است (British Trade Minister).

روند آغاز افول گروه ۸ بنا به کم‌حجم بودن دامنه مشارکت اعضای اقتصاد جهانی از جمله اقتصادهای قدرتمند نوظهور از مدت‌ها پیش آغاز شده بود. سران گروه ۸ عمدتاً بر مسائل غیراقتصادی همچون تغییرات آب‌وهوا و مسائل توسعه و امنیت شامل عدم تکثیر تسلیحات کشتار جمعی و جنگ افغانستان متمرکز می‌شوند (Grice 2009: 6). در گروه ۲۰ برخلاف شورای امنیت وزن تعاملات تقریباً مساوی است (Sharr and Wright 2010: 183). مسائل سنتی در گروه ۸ در ارتباط با سیاست و اقتصاد بین‌المللی عمدتاً دست دوم تلقی می‌شوند؛ در حالی که در اجلاس‌های گروه ۸ از جمله به بهبود حکمرانی اقتصادی جهانی حساسیت بیشتری نشان داده می‌شود، مسائلی که به اجلاس گروه ۲۰ منتقل می‌شود عمدتاً اقتصادی و با ماهیت مشارکت هرچه بیشتر اقتصادهای نوظهور و حل و فصل چالش‌های اقتصاد جهانی است (Sharr

1. Celso Amorim
2. Peter Mandelson

and Wright 2010: 13). در واقع، تخصصی‌تر شدن مباحث و تمرکز دغدغه‌های اقتصادی در گروه ۲۰ موجب فشرده‌تر شدن و بااهمیت‌تر شدن تعاملات و تصمیمات این نهاد چندجانبه در حوزه اقتصاد جهانی شده است.

۲. روند دیپلماسی چندجانبه در چهارچوب گروه ۲۰

۱-۳. توافقاتی جمعی روی کاغذ اعضای گروه ۲۰

برگزاری مهم‌ترین اجلاس سران گروه ۲۰ در شهرهای واشینگتن (۲۰۰۸)، لندن (۲۰۰۹)، سئول (۲۰۱۰) و بروکسل و کن (۲۰۱۱) بیانگر تمایل اعضای گروه به نزدیک‌تر کردن دستورکارهای قدرت‌های بزرگ اقتصادی به‌منظور رهایی از بحران پیش‌رو بوده است. تصمیمات اتخاذشده در این نهاد را می‌توان در قالب مفهوم ترکیبی «مداخله‌گرایی مبتنی بر همکاری‌های درون‌نهادی» خلاصه کرد. در سال ۲۰۰۸ (واشینگتن) سران دول صنعتی عضو گروه ۲۰ به توافقات چندجانبه‌ای دست یافتند و گام‌های فوری برای مقابله با بحران جهانی را پیشنهاد نمودند. از جمله تلاش برای تثبیت نظام مالی، اقدامات مالیاتی برای تشویق و ارتقای تقاضای داخلی، اطمینان از اینکه نهادهای مالی بین‌المللی منابع کافی برای تداوم ایفای نقش خود در قبال بحران در اختیار دارند و در نهایت تشویق بانک جهانی و سایر بانک‌های توسعه بین‌المللی برای استفاده از تمام ظرفیتشان به‌منظور ادامه برنامه‌های توسعه اقتصادی جهانی. گروه ۲۰ در ادامه طرح و اتخاذ اقدامات فوق، ۵ اصل بنیادین را به‌عنوان اصول برنامه عمل گروه ۲۰ برای پیشگیری و مقابله با بحران‌های بعدی مطرح کردند و قرار شد وزرای این گروه، اصول زیر را برای نهایی شدن و اجرای برنامه‌ها ادامه دهند:

۱. تقویت شفافیت و پاسخ‌گویی؛
 ۲. تقویت رژیم‌ها و مقررات بین‌المللی؛
 ۳. تقویت یکپارچگی بازارهای مالی؛
 ۴. تقویت همکاری بین‌المللی
 ۵. اصلاح نهادهای مالی بین‌المللی (Keep the IMF at the Center, 2008: 2).
- روح حاکم بر توافقات واشینگتن حرکت در مسیر مناسبات تصمیم‌ساز

چندجانبه بود. در واقع در مراحل آغازین بحران، اعضای گروه ۲۰ در واشینگتن برای جلوگیری از حرکت‌های «خودیاری»^۱ واقع‌گرایانه سعی بر تمرکز بر ابعاد بحران و حمایت توأم با انتقاد از نظام برتون‌وودز نمودند. در این میان امنیت نظام پولی و مالی بین‌المللی مرکز ثقل توافقات گروه ۲۰ در قبال گسترش ریسک‌های جهانی بود. در پایان اجلاس، بیانیه‌ای منتشر شد که برخی از آن به‌عنوان شروع مباحث «برتون‌وودز جدید» یاد کرده‌اند. در این نشست به دلیل پیچیدگی بحران و اختلاف نظر سران کشورها در بیانیه تنها بر راهکارهای کلان تأکید شد که مهم‌ترین آنها عبارتند از یافتن نقاط ضعف بازارهای مالی، تجمیع استانداردها در یک استاندارد جهانی برای بازشناسی دقیق‌تر ریسک فعالیت‌ها و اسناد مالی، اعطای اختیارات جدید به مجمع ثبات مالی، بازبینی نظام‌های تصمیم‌گیری و قوانین ورشکستگی در پرتو شرایط جدید جهانی و مدیریت بحران از طریق همکاری و همیاری کلیه کشورهای درگیر بحران. اجلاس گروه ۲۰ در واشینگتن یک برنامه ۴۷ موضوعی برای پیشگیری از تکرار بحران اقتصادی در جهان تصویب کرده بود. اختلافات اساسی میان سران را می‌توان در مواردی از جمله کمک مالی برای احیای وضعیت اقتصادی، نظارت شدید بر بازارهای مالی، حمایت از رشد اقتصادی، مقابله با کسری بودجه دولت‌ها و تصویب بسته‌های مکمل خلاصه کرد. جورج بوش هدف از نشست واشینگتن را (۱۵ نوامبر ۲۰۰۸) یافتن دلایل ایجاد بحران، بازبینی تأثیرات اقدامات به‌عمل آمده و تعیین اصول و قوانین لازم برای اصلاح سیستم قانونی بازارهای مالی ذکر کرد (موحدین، ۱۳۸۹: ۵۰).

گسترش دامنه بازیگران شرکت‌کننده در تعاملات منجر به ارائه راه‌حل‌های جهانی، از دیگر موضوعات مورد بحث در اجلاس سران بوده است (Walter, 2008: 181). اعتراض به محدودیت حجم مشارکت در ترتیبات چندجانبه، قبل از بحران مالی و پولی حاضر نیز اتفاق افتاده بود. در جریان مذاکرات بازل دوم کشورهای آسیایی از بدیل «بازل آسیایی»^۲ سخن به‌میان آوردند (Froman, 2009: 13). ژاپن در می ۲۰۰۸ در سومین اجلاس آسه‌آن طرح نسخه دوم FSF را ارائه نمود و چین و کره

1. Self Helping
2. Asian Basle

پس از مدتی از آن حمایت کردند (Yomiuri, 2008). در اجلاس گروه ۲۰ بحث اصلاح ساختار «عضویت مؤثر» صندوق بین‌المللی پول بود که به کسب موفقیت درخور توجهی برای برخی از کشورهای در حال توسعه منجر شد. براساس توافق حاصله در اجلاس، مقرر شد کشورهای اروپایی دو کرسی را در هیئت مدیره صندوق بین‌المللی پول به کشورهای برزیل، چین، هند و روسیه واگذار کنند و این کشورها به جمع ۱۰ سهامدار عمده صندوق بین‌المللی پول بپیوندند. رئیس صندوق بین‌المللی پول از این توافق که متضمن افزایش ۶ درصدی حق رأی این کشورها در تصمیمات صندوق بین‌المللی پول خواهد بود به‌عنوان یک «نقطه عطف تاریخی» برای ایجاد توازن در اقتصاد جهانی نام برده است (میراحسنی، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

در دوم آوریل ۲۰۰۹ اجلاس بعدی سران گروه ۲۰ که در لندن تشکیل شد با هدف یافتن راهکارهایی برای بحران مالی جهانی و با صدور بیانیه‌ای بر موارد ذیل تأکید کرد. سه برابر کردن منابع موجود در صندوق بین‌المللی پول به میزان ۷۵۰ میلیارد دلار، حمایت از تخصیص «حق برداشت ویژه»^۱ جدید به میزان ۳۵۰ میلیارد دلار، حمایت از حداقل ۱۰۰ میلیارد دلار وام‌دهی اضافی توسط «بانک‌های توسعه چندجانبه»^۲، حمایت ۲۵۰ میلیارد دلاری برای تأمین مالی تجاری و استفاده از منابع اضافی مورد توافق صندوق بین‌المللی پول برای فروش طلا به‌منظور تأمین مالی کشورهای فقیر که شامل یک برنامه اضافی ۱/۱ تریلیون دلاری برای حمایت از بازیابی اعتبار، رشد و مشاغل در اقتصاد جهانی می‌باشد، تشکیل «هیئت ثبات مالی»^۳ با اختیارات بالا به‌عنوان ادامه‌دهنده مجمع ثبات مالی که شامل تمام کشورهای گروه ۲۰، اعضای مجمع ثبات مالی، اسپانیا و کمیسیون اروپا باشد. همچنین مقرر شد هیئت ثبات مالی باید با صندوق بین‌المللی پول همکاری کند تا هشدارهای اولیه مربوط به خطرات مالی و اقتصادی کلان را به‌همراه اقدامات مورد نیاز انجام دهد. دستاوردهای گروه ۲۰ در نشست لندن برای برون‌رفت از بحران مالی جهانی را می‌توان در شش محور کلی زیر تقسیم‌بندی کرد:

1. Special Drawing Right- SDR
2. Multilateral Development Banks- MDBs
3. Financial Stability Board- FSB

۱. افزایش منابع صندوق بین‌المللی پول و تخصیص مبالغی برای کمک به کشورهای که بیشترین آسیب را از بحران دیده‌اند؛
۲. مبارزه با «پناهگاه‌های مالیاتی»^۱؛
۳. سامان‌بخشی به پرداخت پاداش‌های کلان به کمپانی‌ها و بانک‌ها؛
۴. اتخاذ تدابیری مرتبط و مشابه در سطح ملی؛
۵. تشدید کنترل بر بازارهای مالی؛

۶. تأمین پایداری اقتصادهای ملی (Declaration on Strengthening the Financial System-London, 2009). بیانیه نهایی گروه ۲۰ در لندن در ۲۹ بند تمام وجوه اقتصاد جهانی از جمله سرمایه‌گذاری، تجارت و اهداف هزاره سوم را پوشش داد. تأکید صریح بیانیه بر اقتصاد جهانی آزاد براساس اصول بازار و «مقررات مؤثر»^۲ و نهادهای قوی جهانی از ویژگی‌های اجلاس گروه ۲۰ در این دور از اجلاس محسوب می‌شود.

از دیگر نکات برجسته نشست لندن، سخن راندن از «پایان عصر اجماع واشینگتن» از سوی برخی شرکت‌کنندگان به‌ویژه رئیس انگلیسی اجلاس، گوردن براون بود. اجماع واشینگتن که در قالب نئولیبرالیسم جدید با ترویج مباحث «مقررات زدایی»^۳ تقویت بازار، مدلی واحد را به کشورها توصیه می‌کرد، در این اجلاس به‌طور جدی به چالش کشیده شد. به‌عبارت دیگر، در آغاز، تصمیمات چندجانبه اقتصاد بازار زیر سؤال نرفت؛ اما تأکید بیشتری بر ضرورت اعمال مقررات مؤثر صورت لفظی به خود گرفت. هر زمان سخن از مقررات می‌شود، نقش دولت نیز پررنگ‌تر می‌گردد. به‌نظر می‌رسد با افزایش نقش دولت‌ها در اقتصاد جهانی جهت‌گیری روندهای موجود به سمت ترکیبی از نقش‌آفرینی دولت و بازار پیش برود (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۷۷).

هرچند حضور اعضا در گردهمایی‌های از این دست برای اعتمادسازی دوباره به‌منظور تقویت اراده جمعی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی است (G20, 2009). اما

-
1. Tax Heaven
 2. Effective Regulation
 3. Deregulation

بازسازی و تأکید بر هیئت‌های تقویت‌کننده رژیم تعاملاتی گروه ۲۰ فرصتی نبود که اعضا آن را از دست بدهند. در این اجلاس، سران گروه ۲۰ موافقت کردند تا هیئت ثبات مالی را ایجاد کنند. در سال ۲۰۰۹ و در اجلاس لندن به‌همراه صندوق بین‌المللی پول، هیئت ثبات مالی به‌تازگی تأسیس و طراحی شد و به‌عنوان جزئی از «نظام اعلام هشدار اولیه»^۱ به‌منظور شناسایی و پیدا کردن خطرات اقتصاد کلان و مالیه بین‌الملل با توجه به اصلاح منظم مالیه جهانی گروه ۲۰ موافقت کرد تا در چهارچوب «اعلامیه تقویت نظام مالی»^۲ دنبال کند. از دیگر توافقات گروه، افزایش ذخایر سرمایه در دوره‌های مناسب و بهبود کیفیت سرمایه، یک انطباق تدریجی توسط چهارچوب «بازل ۲»^۳ برای تمام کشورهای گروه ۲۰ شامل ثبت حدود وام‌های پرداختی توسط مدیران بانکی، استاندارد کردن اعتبار «بازارهای مشتق‌شده»^۴ و «توسعه استانداردهای محاسبه جهانی»^۵ بود (Schmucker & Gnath 2010, 4).

سران شرکت‌کننده در اجلاس گروه ۲۰ در سئول (۲۰۱۰) در بیانیه پایانی این اجلاس تأکید کردند که همکاری‌های چندجانبه را برای کاهش عدم توازن تجاری و رسیدن به توسعه پایدار ادامه خواهند داد و به کشورهای در حال رشد نیز برای توسعه اقتصادی کمک خواهند کرد. گروه ۲۰ در این بیانیه خود را به تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری برای بهبود اقتصاد جهانی متعهد دانسته و با یکجانبه‌گرایی تجاری در هر شکل آن مخالفت نموده و بر اهمیت پایان مذاکرات دوحه سازمان جهانی تجارت تأکید کردند (میراحسنی، ۱۳۸۹: ۱۳۹). استفاده از ابزارهای اعمال‌کننده و تنبیهی، مهم‌ترین توافقات صورت‌گرفته در اجلاس سئول گروه ۲۰ است. دولت‌های مرکز ثقل تصمیمات نهاد حاضر با ارائه پیشنهادات محصورکننده و مهارکننده تک‌روی‌های احتمالی از این طریق ضمن نظم اجرایی دادن به دستورکارهای طراحی شده تلاش نمودند از اعمال حرکت‌های یکجانبه سایر اعضا جلوگیری کنند.

1. Early-Warning System
2. Declaration on Strengthening the Financial System
3. BASEL2
4. Credit Derivates Markets
5. Global Accounting Standards

بر پایه اعلام **آنجلا مرکل**، صدراعظم آلمان، لیست سیاه مشخص می‌کند که کشورها تا چه اندازه مصوبات و مقررات «سازمان همکاری اقتصادی»^۱ و گروه ۲۰ را نقض کرده‌اند. مرکل با توجه به اینکه لیست سیاه درباره همکاری نکردن کشورها در رابطه با مقابله با پولشویی، فرار مالیاتی و نظارت مالی است افزود: «با کمک انگلیس و همکاری فعالانه **پاراگ اوپاما**، رئیس‌جمهور امریکا موفق شدیم همه کشورهای گروه ۲۰ را متقاعد کنیم که این لیست سیاه به سرعت منتشر شود.» این درحالی است که سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نیز بلافاصله توافقات گروه ۲۰ را به اجرا درآورد و کاستاریکا، فیلیپین، مالزی و اوروگوئه را در لیست سیاه قرار داد. ارائه لیست سیاه نمایانگر ترس و تردید کشورهای مرکز ثقل توافقات از جمله آلمان از اجرایی نشدن تصمیمات چندجانبه در اجلاس سران است. مهار امریکا و سایر کشورهای «تکرو» از جمله دیگر دلایل ارائه لیست سیاه ذکر شده است (نگاهی به بحران مالی و اعتراض‌های مردمی در اروپا، ۹۰/۴/۱۸).

بدین ترتیب و در پی اجلاس ۲۰۱۰ گروه ۲۰ در سنوئل با حضور گسترده‌تر قدرت‌های اقتصادی در گروه ۲۰، رقابت‌های اقتصادی خارج از چهارچوب رژیم‌ها و هنجارهای درون‌سازمانی ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. آنچه در اجلاس سران در سنوئل بیش از همه به چشم می‌آمد برخورد‌های لفظی مقامات بلندپایه نسبت به سیاست‌های حمایتی خارج از توافقات انجام‌شده بود. بحران و رکود اقتصادی جهان باعث شده است تا بسیاری از دولت‌ها به حمایت بیشتر از سیاست‌های تجاری کشور خود بپردازند. به همین دلیل گروه ۲۰ در بیانیه لندن از کشورهای جهان خواست که از حمایت‌های دولتی بپرهیزند و سعی کنند با توسعه تجارت بر بحران فعلی غلبه کنند و در این راستا گروه مذکور با اعتقاد به امکان غلبه بر بحران و خروج از رکود اقتصادی با رشد تجارت جهانی در نشست لندن، بسته ۲۵۰ میلیارد دلاری را برای حمایت از تجارت تصویب کرد. ظرف چند ماه بسیاری از کشورها سعی کردند با توسل به «اقدامات حفاظتی»^۲، «ضد قیمت‌شکن»^۳، افزایش یارانه‌ها و

1. OECD
2. Safeguard Measures
3. Anti-Dumping

ایجاد «موانع غیر تعرفه‌ای»^۱ همچون محدودیت‌های امنیتی و بهداشتی، حجم واردات خود را کاهش دهند. بر همین اساس، با توجه به کاهش قیمت‌های جهانی در طول سال ۲۰۰۸ تحقیقات برای اثبات قیمت‌شکنی ۲۷ درصد افزایش یافت. بسیاری از برنامه‌های یارانه‌ای دولت‌ها برای نجات صنایع، به‌ویژه صنایع خودروسازی کشورهای صنعتی نظیر امریکا، کانادا، سوئد، آلمان، فرانسه، استرالیا، کره جنوبی و چین تصویب شده‌اند (پورناندل، ۱۳۸۹: ۵۶).

در سال ۲۰۱۱ با کاهش التهاب تخریبی بحران بی‌اعتمادی در قدرت‌های بزرگ اروپایی و امریکا، فشار تیغه بحران به محدوده یورو و عمدتاً کشورهای تراز دوم اقتصادی این منطقه محدودتر شد. «بحران بدهی» کشورهای یونان، پرتغال، ایرلند و ایتالیا از جمله موضوعات بحرانی مشترکی بود که اعضای گروه ۲۰ در دو اجلاس سران در لندن و بروکسل در سال ۲۰۱۱ به‌منظور مهار آن تشکیل جلسه دادند. در اجلاس لندن به دلیل عدم توافق جمعی اعضا بر سر کنترل نقدینگی، بدهی‌های دولتی و بانکی و بی‌اعتمادی بازار و بانک‌ها در جذب و گردش اعتبارات مالی و پولی توافقی حاصل نشد. این مهم با رشد بحران‌های اجتماعی نظیر جنبش تسخیر وال استریت و سایر ناآرامی‌ها در اروپا و افزایش بدهی یونان که تا مرز ورشکستگی ملی کشیده شده است، دوباره در اجلاس بروکسل در سال ۲۰۱۱ مطرح شد.

در جلسه اکتبر ۲۰۱۱ در بروکسل اتریش، نوک پیکان تصمیم‌گیری اعضا مهار بدهی‌های کشورهای ایتالیا، ایرلند، پرتغال و به‌طور خاص، یونان بود. به‌رغم اختلاف فرانسه و آلمان بر سر تعیین میزان و نحوه کمک به بانک‌های «در آستانه ورشکستگی» و بدهی‌های سنگین یونان توافقات ذیل به‌دست آمد:

۱. دستیابی به توافق برای بخشش ۵۰ درصدی بدهی‌های یونان: هدف از این اقدام کاهش بدهی ۱۶۰ درصدی کنونی این کشور از تولید ناخالص داخلی به ۱۲۰ درصد است؛

۲. با کسب توافق بین مرکل و سارکوزی حجم نقدینگی صندوق ثبات مالی اروپا تا سقف ۱۰۰۰ میلیارد یورو افزایش یافت؛

۳. افزایش نقدینگی بانک‌ها تا پایان ژوئیه سال ۲۰۱۲ ترتیب اثر داده شد. هدف از این اقدام، خنثی‌سازی پیامدهای تخفیف بدهی‌های یونان است؛ لذا نقدینگی بانک‌ها ۹ درصد، یعنی ۱۰۶ میلیارد یورو افزایش خواهد یافت (آذری، ۱۳۹۰). اما این‌گونه اقدامات در فرایند گذار به سمت نجات مالی کافی نبود. لذا اجلاس کن فرانسه در سال ۲۰۱۱ ایستگاه دیگری بود که مسافران آن عمدتاً اروپایی بودند. اجلاس سران ۲۰ کشور قدرتمند اقتصادی جهان که به دعوت فرانسه و با شعار «ابتکار نو و امیدهای تازه» در شهر ساحلی کن برگزار شد، پیش از تشکیل، در سایه بحران یونان و احتمال خروج آن کشور از گروه یورو، پول مشترک اروپایی قرار گرفت. این درحالی است که اجلاس گروه ۲۰ قرار بود اصلاح نظام بانکی جهان سرمایه‌داری را با هدف پیشگیری از بروز بحران‌های مالی در آینده مورد بررسی قرار دهد. بخشودگی بدهی یونان، ایتالیا، اسپانیا و هشدار با این کشورها برای اجرای دقیق‌تر طرح‌های ریاضتی از جمله درخواست‌های تکراری اعضا بود که با توجه به مختصات تخریبی بحران مالی در این کشورها راه طولانی‌تری را بر گذار از این بحران به تصویر می‌کشد.

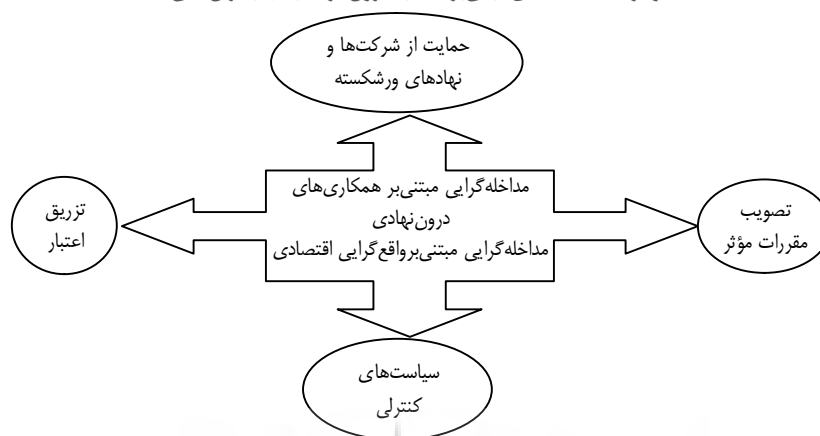
قرار است صندوق بین‌المللی پول در آینده نزدیک وام‌های کوتاه‌مدت در اختیار کشورهای مقروض بگذارد تا از «سرایت بحران‌های مالی به کشورهای دیگر جلوگیری به عمل آید». همچنین در اجلاس سران کشورهای عضو «گروه ۲۰» در کن فرانسه بر اهمیت نقش کشورهای در آستانه صنعتی‌شدن چون چین، هند و برزیل نیز تأکید شد. قرار است «گروه» سیستم ارزی جدیدی موافق نقش و وزن اقتصادی این کشورها طرح‌ریزی کند. آنجلا مرکل در این مورد گفت: «ما برآنیم که سیستم ارزی جهانی‌ای طرح بریزیم که در آن ارزهای دیگر هم نقش بازی کنند.» این امر مستلزم آن است که چین سیاست ارزی انعطاف‌پذیرتری در پیش گیرد. پکن متهم است که با ارزان نگه‌داشتن واحد پول خود (یوان) به صورت مصنوعی، بهای کالاهای صادراتی را پایین نگه داشته و رقیبان صادراتی خود را از میدان به‌در می‌کند. رهبران اقتصادهای عمده جهان همچنین از وزیران اقتصاد کشورهای عضو «گروه ۲۰» خواستند تا در بهار سال ۲۰۱۲ طرحی برای نظارت بر بازارهای مالی جهان ارائه دهند که براساس آن فعالیت‌های صندوق‌های سرمایه‌گذاری کنترل

شوند؛ همچنین دولت‌ها باید در آینده بر فعالیت بانک‌های بزرگ جهانی نظارت کنند. در این چهارچوب قرار است بلافاصله پس از اجلاس «گروه ۲۰» فهرستی از ۲۹ بانک عمده جهانی به‌منظور کنترل جریان وام‌دهی تهیه شود. به‌نظر می‌رسد که افزایش نظارت دولتی بر فرایندهای انقباضی و ریاضتی مدل‌های حل بحران اقتصادی از دیگر نتایج دو اجلاس بروکسل و کن فرانسه بوده است (روزنامه مردم‌سالاری، ۹۰/۸/۱۴).

۲-۳. نگاه به درون (ملی‌گرایی و حمایت‌گرایی) در مقابل چندجانبه‌گرایی

در مقابل تصمیمات و اقدامات همکاری‌جویانه چندجانبه‌گرا اقدامات، ملی‌گرایانه و «حمایت‌گرایانه»^۱ اما بخشی از واقعیات حاکم بر صحنه مناسبات اقتصادی جهانی است که دستیابی به نتایج مثبت اقدامات جمعی و هماهنگ را ناممکن می‌سازد. این‌گونه اقدامات بنا بر تعریف نئولیبرالیسم نهادگرا نوعی اختلال و نابسامانی در فرایندهای کسب منفعت جمعی محسوب می‌شود. بدین لحاظ هنجارها و قواعد حاکم بر تجارت جهانی و توافقات نهادی، حرکت‌های ملی‌گرایانه اقتصادی را مانعی برای حداکثرسازی منافع جمعی تلقی می‌کنند. از توافقات نوشته‌شده متقارن لیبرالی تا عمل نامتقارن واقع‌گرایانه اقتصادی شکافی است که متمرثمر بودن و یا بی‌فایده بودن توافقات اعضا را مشخص می‌سازد. دو سیاست حمایت‌گرایی در سایه توافقات چندجانبه و حمایت‌گرایی ملی‌محورانه دو جهت عملی است که ممکن است در نقطه زمانی خاصی (توافقات انجام‌شده مشترک) به یکدیگر برسند یا در فرایند حمایت‌گرایی‌های اقتصادی منحصراً ملی‌گرایانه هیچ‌گاه این نقطه به‌دست نیاید و کشورها به‌صورت مستقل عمل کنند. شکل زیر دو نوع سیاست اقتصادی را نشان می‌دهد که ضمن تقارن لفظی در برنامه‌های اعلامی، یکی به‌صورت جمعی و دیگری به‌صورت واقع‌گرایانه ملی انجام می‌شود (نمودار شماره ۲ را ببینید).

نمودار ۲. سیاست‌های مبتنی بر نگاه به درون در مقابله با بحران مالی



اقدامات کشورهای بحران‌زده از ایالات متحده آمریکا تا غول اقتصادی شرق آسیا، چین، را به صورت اقدامات مداخله‌جویانه دولتی در طول چهار سال پس از بحران مالی و اعتباری به صورت یک‌جانبه و چندجانبه ادامه یافته است. در نتیجه بحران و سقوط مالی پیامدهای آن در چین، این کشور به جای آنکه روی صادرات متغیر و بی‌ثبات خود تکیه کند، تقاضای داخلی را تقویت نمود. چین از طریق بودجه حمایتی ۵۸۶ میلیارد دلاری خود (معادل ۴ تریلیون یوان) در بهار سال ۲۰۰۹ به بحران اقتصادی واکنش نشان داد. دولت چین در حالی که با کاهش تقاضای جهانی روبه‌رو بود، به تزریق بودجه حمایتی خود در سال ۲۰۱۰ ادامه داد. «بانک مردمی چین»^۱ زودتر اقدام کرد و نرخ بهره بانکی را در زمانی که در ۷/۴۷ درصد قرار گرفته بود، در آگوست سال ۲۰۰۸ کاهش داد و کاهش نرخ بهره را تا ۵/۳۱ درصد در دسامبر ۲۰۰۸ پایین آورد که تا ژوئن ۲۰۰۹ نیز ادامه یافت. ترکیب بودجه حمایتی و نرخ بهره پایین، جرقه‌هایی در جهت رشد اقتصادی به وجود آورد که در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۰۹ اتفاق افتاد و رشد اقتصادی تا حدود ۶ درصد در سه‌ماهه پایانی سال ۲۰۰۸ و سه‌ماهه آغازین سال ۲۰۰۹ ادامه داشت که در سال ۲۰۰۹ به ۸/۷ درصد به صورت کلی رسید و در سه‌ماهه پایانی ۲۰۰۹ تأثیرگذاری تا حد ۱۰/۷ درصد داشت. در نتیجه در سه‌ماهه اول ۲۰۱۰، جهش رشد مالی به ۱۱/۹ درصد

نسبت به سال قبل رسید. رشد ادامه‌دار چین به موفقیت گسترده مالیاتی‌اش بستگی دارد که به صورت وسیعی در زیربنای اقتصادی‌اش متمرکز است (یوه، ۱۳۸۹: ۹۶).

بانک مرکزی چین، نقدینگی را از طریق بازخرید حساب‌های پیشین خود بیشتر افزایش داد. همچنین برنامه‌های تضمین سپرده به منظور پوشش بیشتر همه سپرده‌ها در اغلب کشورها به اجرا گذاشته شد. از آغاز سال ۲۰۰۸ آزادسازی پولی به‌رغم افت در فعالیت اقتصادی به رشد اعتبار در همه کشورهای با درآمد متوسط در آسیای شرقی کمک کرده است. برای مثال افزایش اعتبار از طریق وام‌های جدید در چین در حدود ۴ درصد کل تولید ناخالص داخلی سالانه در ژانویه و فوریه ۲۰۰۹ واکنش غیرمستقیم به برنامه محرک دولت بود. ارائه بسته‌های محرک مالی که در اوایل سال ۲۰۰۸ در کشورهای عضو گروه ۲۰ آغاز شد، پس از تبدیل روند نزولی در ایالات متحده به رکودی کامل در سه‌ماهه آخر همان سال با جدیت بیشتری دنبال گردید. منابع عمومی به‌کارگرفته‌شده در این بسته‌های مالی به‌طور متوسط، ۳/۷ درصد ناخالص داخلی کشورهای توسعه‌یافته را تشکیل می‌داد. در بیشتر کشورها اجرای این بسته‌ها حدوداً دو سال به‌طول انجامید (موسوی زنوز، ۱۳۸۹: ۳۷).

امریکا در دوران بوش، بسته اقتصادی ۷۰۰ میلیارد دلاری و در دوران اوباما بسته ۸۰۰ میلیارد دلاری را در قالب محرک‌های مالی در مقابله با بحران ارائه کرد. با ناکارآمد شدن این بسته‌ها و رشد بحران، کشورهای دچار بحران، طرح ریاضت اقتصادی با معیار کاهش بودجه‌های عمرانی و اجتماعی را در پیش گرفته‌اند. به‌عنوان نمونه در انگلیس شهریه دانشجویان تا حدود سه برابر افزایش یافت و در سایر کشورها نیز خدمات اجتماعی و درمانی حذف شد. در امریکا طرح‌های خدماتی جدید ارائه شد که براساس آن ۴۴ میلیون نفر از خدمات درمانی محروم شدند. طرح ریاضت اقتصادی اروپایی درحالی یک‌ساله شده بود که آمارها از عدم موفقیت این طرح حکایت دارد؛ به‌گونه‌ای که اروپایی‌ها «صندوق دائم اتحادیه» را برای خروج از بحران ایجاد کردند (روزنامه سیاست روز، ۹۰/۴/۸). اقدامی که به‌نظر می‌رسد پس از یک دوره تک‌روی ملی‌گرایانه ایستگاهی برای روی آوردن به حرکت‌های نهادمند و فراملی در سطح اروپا بود؛ اما این ایستگاه توقف‌گاه کوتاهی بود!

در نتیجه «طرح بوش» برخورداری بانکها از ۱۴۹ میلیارد دلار تخفیف مالیاتی و تعلیق قوانین مربوط به دارایی‌ها، اقدام محوری در نظام بانکداری این کشور به شمار می‌آید. در تغییری دیگر برای وام‌گیرندگان که توان بازپرداخت اقساط وام خرید خود را ندارند، کمک‌های مستقیمی در نظر گرفته شد. همچنین برای خانواده‌ها و شرکت‌هایی که از درآمد متوسط و پایین برخوردارند تخفیف‌های مالیات خاصی ایجاد شد (اکونومیست، مهر ۱۳۸۷: ۹). بانک انگلیس و بانک مرکزی اروپا هر دو آزادسازی مقدراری را در سال ۲۰۰۹ دنبال کرده‌اند. آزادسازی مقدراری به افزایش میزان ذخایر بانک مرکزی از طریق خرید اوراق به‌ویژه اوراق بلندمدت در مقادیر بالا برمی‌گردد. این امر منجر به فشار بر افزایش قیمت و کاهش فشار بر عایدی آنها می‌شود و سرمایه‌گذاری در اوراق بلندمدت را تحریک می‌کند. به‌علاوه بانک‌ها به نقدینگی دسترسی می‌یابند که می‌تواند برای ایجاد اعتبار جدید به‌کار گرفته شود (Murray, 2009: 21). کانادا، عضو دیگر گروه ۲۰ نیز بیکار نشست و اقدامات مشابهی را دنبال کرد. این کشور هیچ‌یک از سیاست‌های آزادسازی اعتباری و یا آزادسازی مقدراری را مورد توجه قرار نداده است. اما در آوریل ۲۰۰۹ بانک مرکزی کانادا حفظ نرخ بهره در نقاط پایه ۲۵ را تا پایان فصل دوم ۲۰۱۰ مشروط بر چشم‌انداز تورم به‌کار گرفت. نتیجه این سیاست اتخاذشده توسط بانک کانادا به‌صورت معنادار و طولانی مدت به شکل یک کاهش نقطه پایه ۲۰-۱۰ در عایدات اعلام‌شده اوراق قرضه دولتی در طول یک سال برآورد شده است. سایر کشورها نظیر ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، نیوزیلند و سوئد نیز این سیاست را به‌کار گرفته‌اند. (Batteilino, 2009: 14). در واقع اقدام‌های تکرارانه اعضای گروه ۲۰ برای مداخله در اقتصاد بحران‌زده خود، علاوه بر نامتعادل ساختن موازنه اقتصاد ملی و جهانی، سبب‌ساز آشفتگی در بودجه‌بندی و انتقال بحران به سایر بخش‌های اقتصادی و دیگر کشورها شده است و همان‌طور که در سطور بالا به آن اشاره شد، از توافقات چندجانبه در اجلاس‌های گذشته اعضا فاصله گرفته است.

تجارت و جابه‌جایی کالا از دیگر ابعاد مهم بحران اقتصادی حاضر است که متأثر از تلاطمات حوزه نقدینگی و اعتباری، با تنگناهای ملی‌گرایانه روبه‌رو شده است. در حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد تجارت بین‌المللی کالایی وابسته به تسهیلات

اعتباری است. با بروز بحران مالی اخیر و ناتوانی یا احتیاط شدید بانکها در تأمین مالی صادرات و واردات، تجارت جهانی لطمه شدیدی را متحمل شده است. بین یک‌ماهه دوم سال ۲۰۰۸ و سه‌ماهه اول سال ۲۰۰۹، ارزش صادرات جهانی در حدود ۵۰ درصد کاهش یافت. براساس گزارش بانک جهانی، دست‌کم ۱۷ کشور از ۲۰ کشور بزرگی که در کنفرانس گروه ۲۰ در ۲۰۰۸ تعهد کرده بودند از هرگونه اقدامات حمایت‌گرایانه جداً پرهیز کنند، از تعهدات خود تخلف کرده‌اند. این گزارش از روند «نگران‌کننده» انواع اقدامات حمایت‌گرایانه‌ای سخن می‌گوید که کشورهای مختلف برای حمایت از صنایع گرفتار رکود خود انجام می‌دهند. در این گزارش آمده است که فقط یک‌سوم اقدامات حمایتی این کشورها در قالب تعرفه‌های بالاتر قابل مشاهده است. اغلب کشورها به شیوه‌ای مبتکرانه به حمایت‌گرایی روی آورده‌اند که در منطقه خاکستری قوانین حاکم بر تجارت جهانی قرار دارند و اثبات غیرقانونی بودن آنها کار آسانی نیست. برای مثال اتحادیه اروپا و ایالات متحده با استناد به یکی از بندهای منشور سازمان تجارت جهانی یارانه‌های پرداختی به انواع لبنیات خود را افزایش داده و با صادرات این کالاها به قیمت‌های غیرواقعی، به کشورهای صادرکننده عمده این محصولات از جمله نیوزیلند، استرالیا و ویتنام لطمه زده‌اند. صادرات شیرخشک یارانه‌ای اتحادیه اروپا از مدت‌ها پیش نیز اعتراض بسیاری از کشورها از جمله کشورهای فقیر افریقایی را در پی داشته است. در همین حال چین و هندوستان با پرداخت یارانه‌های آشکار و پنهان به بسیاری از صادرکنندگان خود، فریاد بسیاری از کشورها را به آسمان رسانده‌اند. براساس گزارشی که در سال ۲۰۰۹ منتشر شده و مبتنی بر آمار و ارقام سازمان دیده‌بان تجارت جهانی است، از هنگام نخستین نشست کشورهای گروه ۲۰ در مورد بحران تجارت جهانی در سال ۲۰۰۸، دولت‌های مختلف در ۲۹۷ مورد به سیاست‌های حمایتی و «گدایی از همسایه» دست زده‌اند (قبادی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

استفاده از نهادهای چندجانبه برای کمک به حل بحران اقتصادی به‌منظور جذب آسیب‌های شدیدتر از اعضای ضعیف‌تر از دیگر سازوکارهای توافق‌شده اعضای گروه ۲۰ بود که توسط نهادهای بین‌المللی در قالب وام‌های کم‌بهره صورت پذیرفت. این درحالی است که موازی با این اقدام جمعی مثبت، اعضای قدرتمند

گروه به سیاست‌های تکروی خود ادامه می‌دادند و تنها در صدد رفع بحران از حوزه سرزمینی خود بودند. در مراحل ابتدایی بحران مالی، صندوق بین‌المللی پول وارد عمل شد و آمادگی خود را برای کمک به کشورهای گرفتار در بحران مالی و اعتباری اعلام کرد. در این مرحله از بحران، صندوق بین‌المللی پول ۲۵۰ میلیارد دلار برای اعطای وام به کشورهایی که دچار پیامدهای این بحران شدند در نظر گرفته بود. برای مثال در مرحله نخست اعطای وام، حدود ۲۰ میلیارد دلار به اوکراین و ۲۵ میلیارد دلار به مجارستان اعلام شد. اوکراین به دلیل کاهش قیمت‌های جهانی کالاها از جمله فولاد، دچار مشکلات تراز پرداخت‌ها گردید. اما در طرف دیگر معادله بحران، دولت بریتانیا با هماهنگی‌های به‌عمل‌آمده، برنامه حمایتی خود را با خرید بخش قابل توجهی از سهام بانک‌های بزرگ خود نظیر R.B.S، H.B.O.S و Loyds T.S.B با تزریق ۳۷ میلیارد پوند آغاز کرد. سایر کشورها نیز از این خط‌مشی پیروی نمودند. ایالات متحده اعلام کرد که ۲۵۰ میلیارد دلار از ۷۰۰ میلیارد دلار منابع مالی بسته کمکی خود را صرف خرید سهام بانک‌های عمده خواهد کرد. این کشور بانک U.B.S را با پرداخت بیش از ۵ میلیارد دلار در مقابل ۹/۳ درصد از سهام آن تقویت کرد. همچنین این بانک اجازه یافت تا ۶۰ میلیارد دلار از اوراق وام‌های مشکوک‌الوصول خود را به بانک مرکزی سوئیس منتقل کند. آلمان با ۸۰ میلیارد یورو، فرانسه ۴۰ میلیارد یورو، هلند ۳۵ میلیارد یورو، بلژیک ۲۵ میلیارد یورو، اتریش ۱۵ میلیارد یورو و یونان ۱۰ میلیارد یورو برنامه‌های مشابهی را دنبال کردند. علاوه بر این کفایت سرمایه تضمین‌شده توسط دولت‌ها از ۱۰۰ هزار دلار به ۲۵۰ هزار دلار افزایش داده شد و علاوه بر آن ۱۰۰ درصد سپرده‌ها را تضمین کردند و سیاست‌های مشابهی از سوی دیگر دولت‌ها اعلام شد. سقف سپرده‌های تضمین‌شده نیز توسط وزرای اقتصاد و دارایی اتحادیه اروپا به ۵۰ هزار یورو افزایش یافت. این سیاست‌ها برای جلوگیری از هجوم سپرده‌گذاران برای بیرون کشیدن سپرده‌هایشان اعلام شد. قابل ذکر است که در هفته‌های آغازین وقوع بحران مالی حداقل دو بانک، یکی در مجارستان و دیگری در ایسلند در عمل از ایفای نقش خود در تضمین سپرده‌ها ناتوان شدند (قبادی، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

در سال ۲۰۱۱ بحران مالی بیشترین وزن تخریبی خود را به اروپا منتقل نموده

است. در سال ۲۰۰۹ دولت یونان کسری بودجه اعلامی خود را از ۶ درصد به ۱۲/۷ درصد رساند. در می ۲۰۱۰ کسری بودجه دولت یونان ۱۳/۶ برآورد شد که یکی از بیشترین نسبت‌های کسری به تولید ناخالص داخلی در جهان بود. بدهی دولت یونان در ژانویه ۲۰۱۰ حدود ۲۱۶ میلیارد یورو برآورد شده بود. پیش‌بینی انباشتی دولت، طبق برخی برآوردها حدود ۱۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۲۰۱۰ بود. این درحالی است که کسری بودجه ایرلند، ۱۴/۳ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰ بود. کمک‌های مالی اتحادیه اروپا برای رفع بحران کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در واقع نوعی توافق چندجانبه اروپامحورانه است که جدای از دخالت‌های واشینگتن ادامه همان سیاست‌های انبساطی - انقباضی مالی گذشته است. تزریق پول به‌همراه سیاست‌های انقباضی، دو تیغه قیچی هستند که برای برش اثرات بحران مالی از دامن اقتصاد غرب در نظر گرفته شده‌اند. در ادامه دیپلماسی همکاری‌جویانه در سال ۲۰۱۱، طرح کمک اتحادیه اروپا به یونان به ارزش ۱۱۰ میلیارد دلار از سوی ۱۷ کشور عضو اتحادیه پایه‌ریزی شد. دولت انگلستان نیز کمک‌های خود را در قالب طرح مکانیزم تثبیت مالی اروپا که اعضای آن شامل کلیه کشورهای عضو اتحادیه می‌شود، ارائه نمود.

عدم رعایت قوانین طراحی شده در چهارچوب رژیم‌های توافقی از دیگر کاستی‌ها و چالش‌های پیش روی چندجانبه‌گرایی اعضای اروپایی گروه ۲۰ است. براساس برخی گزارش‌ها یکی از دلایل اصلی بحران مالی در کشورهایی که واحد پولشان یورو است، این است که تقریباً همه این کشورها قوانینی را که خودشان وضع کرده بودند، نقض کرده‌اند. طبق معیارهای پذیرفته شده برای همگرایی بین این کشورها به‌عنوان بخشی از اتحاد اقتصادی و پولی بین آنها مجموع بدهی دولت‌ها نباید از ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی آنها در پایان سال مالی بیشتر شود. به همین ترتیب کسر بودجه سالانه هر دولت نباید بیش از سه درصد تولید ناخالص داخلی باشد. با وجود این، آمارها نشان می‌دهد تنها دو کشور از ۱۶ کشور منطقه یورو (لوکزامبورگ و فنلاند) توانسته‌اند به این دو قانون پایبند بمانند. به‌طورکلی یونان بیشتر از دیگران این قوانین را نقض کرده است، به‌طوری که بدهی این کشور ۱۱۵/۱ درصد تولید ناخالص داخلی و کسر بودجه آن معادل ۱۳/۶ درصد است. در

روزهای پایانی سال ۲۰۱۰ میلادی رهبران اتحادیه اروپا در جریان نشست خود در بروکسل به توافق رسیدند که برای جلوگیری از تکرار بحران مالی که در اوایل آن سال، منطقه یورو را فراگرفت، تدابیر دشوارتری اجرا کنند. براساس این توافق، اتحادیه اروپا اجازه خواهد داشت بودجه دولت‌های عضو را مورد بازرسی قرار دهد و جریمه کشورهایی که بیش از اندازه وام بگیرند یا هزینه کنند خیلی زودتر اعلام و اعمال خواهد شد. (تداوم اعتراضات...، ۱۳۸۹: ۴۰).

۳-۳. جنگ ارزی و جدال واقع‌گرایانه

یکی از سنج‌های رفتار مبتنی بر توافقات چندجانبه، هماهنگی در زمینه اقدامات اجرایی میان اعضا است. نابرابری توانمندی اعضا برای خروج از بحران و رفتارهای رقابتی میان اعضا در حوزه‌های اعتباری و ارزی، زمینه را برای گسترش شکاف تعهداتی میان اعضای گروه ۲۰ افزایش داده است. اوپاما در اجلاس گروه ۲۰ در سئول تصریح کرد: «راه ایجاد ثبات اقتصادی این است که نرخ رشد در داخل کشورها افزایش یابد. اما در شرایط نابرابری تراز تجاری که به بحران اقتصادی کنونی نیز منجر شده است، تحقق افزایش نرخ رشد مشکل می‌شود» (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۷).

رقابت در حوزه‌های صادرات، واردات و حمایت از نهادهای غیردولتی داخلی در بعد ارزی نیز گسترش یافته است؛ خطری که توسط سران شرکت‌کننده در اجلاس سئول نسبت به آن هشدار داده شده بود. جنگ ارزی نوعی تعامل واقع‌گرایانه اقتصادی است که در سطح تعاملات بین‌الدولی ارزیابی می‌شود. به نظر می‌رسد که نقطه اوج سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی را باید در دست‌کاری‌های نرخ ارز به‌منظور بالا بردن حجم صادرات و کاهش حجم واردات دانست. در بحبوحه جنگ ارزی آمریکا و چین به‌ویژه طی سال‌های بحران مالی اخیر، سایر کشورها نسبت به ادامه این وضعیت و درخطر قرار گرفتن توافقات چندجانبه سران گروه ۲۰ هشدار دادند. وزیر دارایی برزیل در سال ۲۰۱۰ اعلام کرد که ما هم‌اکنون در بحبوحه یک «جنگ ارزی» جهانی قرار داریم. **استراس کان**، رئیس صندوق بین‌المللی پول به دولت‌های جهان هشدار داده بود که از نرخ‌های برابری به‌عنوان «سلاح» در سیاست‌های اقتصادی خود استفاده نکنند و با تأکید بر

اینکه خطر جنگ ارزی، اقتصاد جهان را تهدید می‌کند، اعلام کرد که این نوع مبارزه با رکود اقتصادی، بازگشت اقتصاد جهان را به دوران ثبات و رشد به مخاطره می‌اندازد. بحران اقتصادی، نرخ رشد اقتصادی را کاهش داد اما بارزترین نشانه آن در سقوط تجارت بین‌المللی تجلی یافت. براساس مطالعات انجام‌شده در مورد ۱۶ کشور عمده صادرکننده جهان در جریان این بحران و در دوره‌ای کمتر از یک سال (۲۰۰۹) ارزش واقعی صادرات این کشورها به‌طور متوسط به میزان ۲۰ درصد تنزل یافت. درحالی‌که تولید ناخالص داخلی این کشورها در همین مدت فقط ۴ درصد کاهش یافت. این بدان معنا است که رکود اقتصادی اخیر فروش در بازارهای خارجی را به مراتب بیش از فروش در بازارهای داخلی دشوار و محدود کرده است. این امر عاملی بود تا کشورهای مختلف با ترفندهای گوناگون به یاری صادرکنندگان خود بشتابند تا بازارهای خارجی خود را حفظ کنند یا حتی بازارهای صادراتی دیگران را به تصرف خود درآورند؛ این امر به معنای سرآغاز جنگ ارزی است (قبادی، ۱۳۸۹). ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا چین را به این دلیل که با هدف حمایت از صادراتش نرخ یوان را پایین نگه داشته است، سرزنش کرده و تحت فشار قرار می‌دهند. همچنین ایالات متحده، چین را متهم می‌کند که در برابر فشارهایی که به یوان وارد می‌شود مقاومت کرده و مقدار قابل توجهی دلار خریداری کرده است که این مسئله به گران‌تر شدن صادرات آمریکا به چین منجر می‌شود (میراحسنی، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

جنگ ارزی آمریکا و چین که به صورت مقابله آمریکا با کاهش ارزش پول ملی چین برای صادرات بیشتر از سوی این کشور انجام شد، فرایند دیپلماسی چندجانبه را با چالش‌های خودیاری واقع‌گرایانه مواجه ساخته و زمان را برای اجماع حداکثری کوتاه‌تر نموده است. به همین دلیل، مهم‌ترین بحث در دو اجلاس ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ گروه ۲۰، جنگ ارزی آمریکا و چین بوده است. تقابل اقتصادی آمریکا با چین به یک «پدیده ماندگار» تبدیل شده است که به‌طور مشخص ریشه در کسری موازنه پرداخت‌ها در تراز بازرگانی دو کشور به نفع چین دارد که در سال ۱۳۸۸ به رقم ۲۲۷ میلیارد دلار بالغ شده است. این بدان معنی است که چین در سال ۱۳۸۸ توانست ۲۲۷ میلیارد دلار بیش از آمریکا به این کشور کالا و خدمات عرضه کند.

علاوه بر این، فشار مستمر واشینگتن برای افزایش نرخ برابری یوان با دلار عموماً بی‌تأثیر بوده و همین امر مراتب خشم مقامات امریکایی را برانگیخته است. البته بازرگانان امریک‌چینایی دیدگاه دیگری دارند؛ زیرا بخش اعظم صادرات کالا و خدمات چینی به امریکا، محصول سرمایه‌گذاری شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران امریکایی در چین بوده و در نتیجه افزایش این رقم به‌خودی‌خود برای آنها مثبت است و نگران‌کننده به نظر نمی‌آید. وجود بحران اقتصادی در امریکا و شکوفایی نسبی در همین دوره در چین است که باعث هجوم سرمایه‌های سرگردان به سمت این کشور شده است.

درعین حال چین با سیاست‌های ملی‌گرایانه، مسیر رشد اقتصادی حداکثری را برای خود ترسیم نموده است. چین اعلام کرده است قصد دارد مالیات‌ها را کاهش داده، سرمایه‌گذاری در بخش زیربنایی را افزایش دهد و برخی محدودیت‌ها در بخش مسکن را در برخی از مناطق کشور از میان بردارد. به اعتقاد کارشناسان، علت اصلی موفقیت پکن حجم بالای بازار چین در تولید، سرمایه و منابع اقتصادی است. درحالی‌که عمده سرمایه‌گذاری‌های چین در داخل کشور متمرکز است و تنها دو درصد از کل سرمایه این کشور در خارج سرمایه‌گذاری شده است (موسوی خلخالی، ۲۰۰۸). در پایان ماه فوریه ۲۰۰۹ گروه پیشبرد تجارت و سرمایه‌گذاری چین به سرپرستی وزیر بازرگانی عازم اروپا شد. این گروه در آلمان، سوئیس و انگلستان به یک رشته رایزنی مذاکره و خرید و سرمایه‌گذاری پرداخته و قراردادی به مبلغ بیش از ۱۰ میلیارد دلار را امضا کرد.

جنگ ارزی از مختصات واقع‌گرایانه و نگاه به درون بحران مالی جهانی در سطح تعاملات امریکا و چین بوده است. شاید پاسخ طعنه‌آمیز چینی‌ها به باراک اوباما نشان از عمق اختلاف دو کشور و نداشتن تفاهم بر سر ریشه مشکلات اقتصاد جهانی دارد، آنجا که سخنگوی وزارت بازرگانی چین پس از آنکه رسانه‌های جهان لحن رئیس‌جمهور امریکا و نخست‌وزیر چین را خصمانه توصیف کردند، در اظهارنظری کنایه‌آمیز گفت: اقتصاد امریکا بیمار است، چرا ما باید دارو بخوریم؟ (صفا، ۱۳۸۹: ۳۸).

۱۱۷ اختلاف میان اعضا و جنگ ارزی هر یک از طرفین دعوا با اقدامات متقابل



طرف دیگر بی‌پاسخ نمانده است. بانک مرکزی امریکا از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ برای خنثی کردن بحران مالی بزرگی که به اقتصاد امریکا و جهان آسیب جدی وارد کرد، بیش از یک تریلیون و ۷۵۰ میلیارد دلار به بازارهای مالی این کشور تزریق کرد و نرخ بهره وام‌هایی را که در اختیار بانک‌های بزرگ قرار می‌داد، به شدت پایین آورد تا جریان اعتبار مالی و وام در بازار قطع نشود. به علاوه اینکه برنامه تازه بانک مرکزی امریکا برای بازخرید صدها میلیارد دلار اوراق قرضه دولت «ای کیو ۲»^۱ نام دارد و به ابتکار **بن برنانکه**، رئیس این بانک انجام می‌شود (اصفهانی، ۱۳۸۹: ۴۴). همین سیاست‌های جانبدارانه از بانک‌های بزرگ امریکایی و نه توجه مستقیم به عواقب سوء بحران برای گروه‌ها و طبقات متوسط و ضعیف اقتصادی امریکایی، زمینه‌ساز اعتراضات «جنبش ضد وال‌استریت» از ابتدای پاییز ۲۰۱۱ در شهرهای بزرگ و به ویژه نیویورک شده است.

در ادامه این تزریق‌های انبساط‌گونه، نخستین واکنش به تزریق تدریجی ۶۰۰ میلیارد دلاری به اقتصاد بحران‌زده امریکا در سال ۲۰۱۰ را چین نشان داد و نسبت به وقوع بحران مالی جدید در جهان هشدار داد. **شیائوپین**، عضو ارشد شورای مرکزی بانک ملی چین با انتشار گزارشی ضمن هشدار نسبت به اینکه با ادامه وضعیت کنونی راه فراری برای خروج از بحران مالی جهانی نیست، تصریح کرد این‌گونه کمک‌های امریکا ممکن است به رقابتی بین ارزهای قدرت‌های بزرگ اقتصادی تبدیل شود. سیاست‌گذاران قدرت‌های جدید اقتصادی منطقه امریکای لاتین و آسیا نیز در سال ۲۰۱۰ متعهد شدند که اقدامات جدیدی را به منظور پیشگیری از ورود جریان‌های سرمایه به این کشورها اعمال کنند. این امر پس از اعلام بانک مرکزی امریکا در مورد تزریق میلیاردها دلار به اقتصاد این کشور به منظور کمک به بهبود اقتصاد امریکا صورت گرفت و مقامات کشورهای اقتصادی نوظهور مراتب ناخشنودی خود را از اقدام اخیر بانک مرکزی امریکا در تلاش برای کنترل روند تقویت پول ملی این کشور اعلام کردند. در مقابله با این‌گونه سیاست‌ها دولت کره جنوبی نیز طی شش ماه اول ۲۰۱۰ اقدام به فروش ون (واحد پول کره

1. A.Q2

جنوبی) و جمع‌آوری دلار کرد. ژاپن نیز هشدار داد آمادگی دارد به‌منظور جلوگیری از تقویت ین که باعث ایجاد خسارت زیادی به صادرکنندگان عظیم این کشور می‌شود، مداخله کند. برزیل یک‌سری اقدامات جدی به‌منظور مهار روند تقویت پول محلی این کشور (رئال) از طریق دخالت مستقیم در بازارها و دو برابر کردن میزان مالیات تعیین‌شده بر جریان‌های ورود سرمایه اعلام کرده است (اصفهانی، ۱۳۸۹: ۴۵).

البته این رقابت منفی تزریقی - حمایتی به‌صورت رقابت محض پیگیری نشد؛ زیرا وابستگی متقابل اقتصادهای اعضای گروه ۲۰ به یکدیگر نوعی «متوازن‌سازی اجباری» و همکاری مبتنی بر رایزنی میان مقامات بلندپایه اقتصادی این نهاد بین‌المللی را دربر داشته است. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۰ چین برای کمک به آمریکا ۵۸ میلیارد دلار اوراق قرضه خریداری کرده است (اعتبار DNA اقتصاد آمریکا). اما با کاهش رتبه اعتباری و مالی آمریکا و ژاپن در سال ۲۰۱۱ شاید مقامات ارشد سیاسی - اقتصادی گروه ۲۰ فرصت را برای بازگشت به سیاست‌های متحدتر برای تنگ‌تر کردن دامنه بحران اقتصادی به‌دلیل کم‌اثر بودن اقدامات یک‌جانبه فراهم‌تر ببینند و از رویکرد همکاری‌جویانه نهادگرایان نئولیبرال برای مهار گسترده‌تر آثار بحران حاضر پشتیبانی کنند.

در شش‌ماهه دوم سال ۲۰۱۱ تمرکز سران گروه ۲۰ عمدتاً بر دو نقطه بحرانی ۱- اعتبارات بانکی و ۲- بدهی‌های یونان بود. مسئولیت مهم شکل‌گیری «کمربند اعتمادساز» در اطراف بانک‌ها و کشورهای دارای بدهی سنگین بر دوش اعضای اروپایی گروه ۲۰ افتاده است. در واقع کناره‌گیری آمریکا و چین از جریان توافقات مرتبط با بحران بدهی و ورشکستگی بانکی و مالی منطقه یورو نگاه درون‌اروپایی را در این فاز از تلاش‌های دسته‌جمعی قدرت‌های اقتصاد جهانی تقویت کرده است. این درحالی است که نامتقارن بودن آسیب‌دیدگی اقتصاد داخلی اعضای اروپایی گروه ۲۰ و ترس از برهم خوردن اصلاحات سطحی و کند انجام‌شده از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ از یک‌سو و ترس از انتقال بحران بدهی‌های یونان و بی‌ثباتی اعتبارات بانکی که می‌تواند زمینه‌ساز موج‌های بعدی شدیدتر بحران‌ساز باشد، مقامات اروپایی را مصمم‌تر بر سر میز مذاکرات و کسب توافقات چندجانبه حاضر نموده

است؛ اما توافقات حاصله با چالش‌هایی همچون ادامه‌دار شدن اختلاف فرانسه و آلمان روبه‌رو می‌باشد. در این چهارچوب فرانسه به‌عنوان تأمین‌کننده بخشی از «بودجه نجات» به‌تازگی شاهد آن بوده است که رتبه اعتباراتش مورد تهدید قرار گرفته است. کاهش احتمالی رتبه اعتبارات فرانسه می‌تواند درست در زمانی که بیش‌ازپیش به کمک آنها نیاز است، بودجه نجات را با مشکل مواجه سازد. همچنین نگاه ملی‌گرایانه و فاقد روح جمعی اعضای منطقه یورو مبنی بر داوطلبانه بودن بخشش بدهی‌ها، تضمین تخفیف بحران بدهی‌ها را دشوارتر نموده است.

افزایش ارزش شاخص داوجونز پس از توافق بروکسل در نوامبر ۲۰۱۱ و بهبود شاخص اعتماد مصرف‌کنندگان از ۵/۲ به ۵/۳ در سه‌ماهه آخر سال ۲۰۱۱ (آذری، ۱۳۹۰) بیانگر تأثیرگذار بودن توافقات اعضا بر جریان اعتمادسازی‌های مالی و پولی و بهبود شاخص‌های اقتصادی قدرت‌های بزرگ اقتصادی است؛ از جمله این موارد می‌توان به بهبود ۳۳ درصدی مبادله تجاری چین و اروپا در سطح کلان اقتصادی اشاره کرد. در نیمه دوم سال ۲۰۱۱ بحران مالی - اعتباری به صورت «انقباض موضوعی» در دو حوزه بدهی کشورهای یونان، ایرلند و پرتغال و بی‌ثباتی اعتبارات بانکی به حیات تخریبی خود ادامه داده است. در واقع در سطح تکنیکی و اقتصاد خرد، کاهش اعتبار مالی و اعتماد مؤسسات مالی و پولی نسبت به بهبود جریان عرضه و تقاضای وام، اعتبارات کوتاه‌مدت و بلندمدت و بازپرداخت آنها زنجیره بی‌اعتمادی و کدر شدن شفافیت نقل و انتقال مالی آتلانتیکی و فرآتلانتیکی نیاز به بازسازی اعتماد از دست‌رفته را در بازارها طلب می‌کند. به‌نظر می‌رسد تا رشد اقتصادی اروپا افزایش نیابد بسته‌ها و توافقات تنها فرصت‌های کوتاه‌مدتی هستند که ممکن است میزان درد آتی را افزایش دهند و فقط اگر موتور اقتصادی در این فرجه‌های زمانی به حرکت درآیند بسته‌ها کارآمد خواهند بود.

نتیجه‌گیری

تعاملات سیاسی و اقتصادی کشورها در چهارچوب دیپلماسی چندجانبه یک استراتژی ضروری و امری الزامی است که با جهانی‌شدن اقتصاد بیش از گذشته حیاتی بودن استفاده از ابزارهای آن احساس می‌شود. آنچه در این پژوهش در پی دستیابی به آن بودیم، فهم جایگاه دیپلماسی چندجانبه و موانع پیش روی آن در بحران مالی اقتصاد جهانی حاضر بود. این مهم با بررسی عملکرد دو مؤلفه توافقات جمعی و عمل فردی (ملی‌گرایی و نگاه به درون) اعضای گروه ۲۰ صورت پذیرفت. گروه ۲۰ یکی از نهادهای عمدتاً بین‌الدولی است که از مهم‌ترین موانع پیش روی اعضای آن، محدودیت در جنس اعضا (دولتی بودن) است. دسته‌بندی موضوعات توسط واقع‌گرایان مسلط بر معضلات بحران مالی اقتصاد جهانی به موضوعات بالادستی و پایین‌دستی و پیگیری راه‌حل‌های یک‌جانبه و حمایت‌گرایانه به‌رغم توافق در اجلاس‌های سران به‌منظور همکاری بیشتر در راستای بهبود وضعیت اقتصاد داخلی از دیگر موانع دستیابی گروه ۲۰ به اهداف پیش رو است. بنابراین در مقابل توافقات جمعی و چندجانبه‌گرایانه میان اعضا گروه ۲۰ در گذار از بحران مالی نظام سرمایه‌داری جهانی که عمدتاً بر روی کاغذ باقی ماند، سیاست‌های حمایت‌گرایانه و ملی‌گرایی (نگاه به درون) از یک‌سو و رفتارهای واقع‌گرایانه خویاری از سوی دیگر مجال موفقیت این توفقات را از میان برده‌اند. واقعیت این است که در صورت ادامه سیاست‌های ملی‌گرایانه و گریز دولت‌ها از راه‌حل‌های چندجانبه، احتمال حل اساسی بحران حاضر نوعی خیال‌پردازی به‌شمار می‌آید. با بالا گرفتن بحران‌های اجتماعی در کشورهای اروپایی از جمله در یونان، ایتالیا و بحران شورش‌های شهر لندن و منچستر در سال ۲۰۱۱ و حرکت جنبش ضد وال‌استریت در پاییز ۲۰۱۱ در آمریکا به نظر می‌رسد آنچه به‌عنوان «ساختاری و سیستمی بودن بحران‌های جهانی» از آن نام برده می‌شود، به واقعیت بسیار نزدیک است. بحران بیکاری و کاهش خدمات اجتماعی باعث افزایش نارضایتی‌ها به‌ویژه در بین قشر جوانان محروم و طبقات پایین کشورهای قدرتمند اقتصادی درگیر بحران شده است که این خود نیازمند استفاده از راه‌حل‌های جامع‌تر و جمعی‌تر است. کشورهای عضو گروه ۲۰ پس از پشت سر گذاشتن نقطه اوج

خسارت‌های اقتصادی با بحران اقتصادی در دیگر کشورهای اروپای مرکزی و اروپای شرقی روبه‌رو شده‌اند. افزایش بدهی‌های دولت‌های کشورهای توسعه‌یافته و ساختار مالی ضعیف مؤسسات مالی، از بزرگ‌ترین خطراتی است که اقتصاد جهانی را تهدید می‌کند و بحران مالی یونان می‌تواند به‌مثابه هشدار برای این‌دسته از کشورها به‌حساب آید.

یکی از اقدامات ضروری در گذار از بحران مالی اقتصاد جهانی، تقویت و گسترش چهارچوب مقرراتی همراه با تقویت نظارت کلان جهانی بر روند تحولات اقتصادی در کشورها است. صندوق بین‌المللی پول بر این اعتقاد است که باید در بلندمدت در سایر کشورها برنامه‌هایی برای بازسازی ترازهای مالی و تضمین مسیرهای بدهی پایدار مورد توجه قرار گیرد. بدین ترتیب گسترش پهنای دیپلماسی چندجانبه و معضلات تقسیم قدرت تصمیم‌گیری با اقتصادهای نوظهور که عمدتاً منافع مستقیم ملی و راهکارهای حمایت‌گرایانه را جست‌وجو می‌کنند، از دیگر درس‌هایی است که از این بحران آموخته شد. در نشست پیتسبورگ در سپتامبر ۲۰۰۹ گروه ۲۰ به توافق رسیدند که ۵ درصد از حق رأی از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای نوظهور اقتصادی در صندوق بین‌المللی پول انتقال یابد. حضور شخصیت‌های مهم سیاسی - اقتصادی و بخش خصوصی در آن اجلاس بیانگر گسترده شدن دامنه تأثیرگذاری یا دست‌کم به‌میان آمدن مؤلفه وجودی این دست از بازیگران در بحران‌های جهانی است.

عملیاتی نمودن همکاری میان اعضای گروه ۲۰ مهم‌ترین ضرورتی است که در چهارچوب نهادگرایی نئولیبرال از اعضا انتظار می‌رود. این درحالی است که اختلاف میان دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات آمریکا و همچنین میان آمریکا و چین، چشم‌انداز بسترهای همکاری در دو بعد داخلی و خارجی را تیره ساخته است. در این میان سؤالات زیادی بی‌پاسخ مانده است از جمله اینکه: سیاست‌های مهار درون‌سرزمینی بحران تا چه حد می‌تواند سرعت بحران جهانی اقتصاد را افزایش دهد؟ آیا تصمیم‌گیری در منطقه خاکستری (همکاری - رقابت) می‌تواند گزینه مطلوبی برای برون‌رفت از بحران مالی حاضر باشد؟ با کاهش رتبه اعتبار مالی آمریکا و ژاپن در سال ۲۰۱۱ تا چه اندازه این دو عضو و سایر اعضا از سیاست‌های

یک‌جانبه دست خواهند کشید؟ با نزدیک‌تر شدن سال اقتصادی ۲۰۱۱ به پایان خود بحران بدهی، نوسانات حاکم بر بازارهای مالی و اعتباری و فاصله‌گیری امریکا و چین از بحران مالی و بدهی متمرکز شده در منطقه یورو، سیمای وضعیت اقتصاد جهانی برای گذار از بحران پیش رو در هاله‌ای از ابهامات توافقات جمعی بر روی کاغذ و سیاست‌های واقع‌گرایانه در حال اجرا فرو رفته است.

با این حال، سرریز شدن ابعاد گسترده بحران مالی جهانی به حوزه مسائل اجتماعی، نقطه مشترک مختصات بحران مالی - اعتباری اعضای اروپایی - امریکایی گروه ۲۰ بوده است. گسترش «جنبش ضد وال‌استریت» یا «۹۹ درصدی» در شهرهای امریکا و سرایت آن به سایر شهرهای اروپایی، نقطه پیوند دو مؤلفه مفهومی «وابستگی متقابل اقتصادی» و «سیالیت بحران‌های اقتصادی - اجتماعی» در عصر جهانی شدن سرمایه است. از دست دادن شغل و کاهش درآمد طبقات پایین در جوامع بحران‌زده سرمایه‌داری اروپا و امریکا مقامات این کشورها را در پیگیری راه‌حل‌های مشترک برای حل جمعی بحران پیش رو با انگیزه‌تر ساخته است که نمونه آن را می‌توان تسریع در توافقات بروکسل در نوامبر ۲۰۱۱ دانست. سیاست‌های انبساطی و انقباضی قدرت‌های اقتصادی گروه ۲۰ با توجه به مختصات درونی اقتصادهای بحران‌زده‌شان شرایط را برای ظهور این‌گونه اعتراضات خیابانی فراهم‌تر ساخته است. طرح به «همه‌پرسی» گذاشتن سیاست‌های انقباضی مطرح‌شده در بروکسل توسط یونان، نشان‌دهنده متفاوت بودن میزان تخریب مالی و پیچیدگی سیاست‌های انقباضی ملی هریک از اعضا است. در امریکا شعار «بازسازی اقتصاد امریکا» از سوی اوباما در مبارزات انتخاباتی با توجه به عدم رضایت ۸۱ درصدی مردم امریکا از اداره کشورشان در سال ۲۰۱۱ (سحرخیز، ۱۳۹۰) بیانگر ناموفق بودن سیاست‌های حمایتی خارج از تعاملات چندجانبه فرآتلاتنیکی وی بوده است. در واقع آنچه قدرت‌های آتلاتنیکی در خیابان‌های لندن، نیویورک، فرانکفورت، پاریس و سایر شهرهای امریکا و اروپا شاهد آن هستند، شکاف میان اعضای گروه ۲۰ در اجماع برای اخذ تصمیمات مشترک جمعی بین‌الدولی بوده است؛ شکافی که با توجه به وابستگی متقابل اقتصادی و سیالیت بحران مالی - اعتباری کشورهای فرآتلاتنیکی هر لحظه امکان وقوع «زلزله بی‌اعتمادی» گسترده‌تر را قابل تصور می‌سازد.*

منابع

الف - فارسی

- «آشنایی با گروه ۲۰ و بیانیه اجلاس سران گروه ۲۰ در لندن (۲ آوریل ۲۰۰۹)». فروردین ۱۳۸۸. معاونت امور بین‌الملل دفتر نمایندگی تام‌الاجتیار تجاری.
- «آشنایی با گروه ۲۰، گردهمایی قدرت‌های نابرابر». تیرماه ۱۳۸۹. *ماهنامه بازار بین‌الملل*، سال دوم، شماره ۶.
- آذری، شادی. ۱۳۹۰. «تحلیل اکونومیست از توافق جدید اروپا؛ طرح نجات اروپا»، *روزنامه دنیای اقتصاد*، ۹۰/۸/۷.
- آذری، شادی. ۱۳۹۰. «افزایش بودجه نجات حوزه یورو»، *روزنامه دنیای اقتصاد*، ۹۰/۸/۴.
- «اعتبار DNA اقتصاد امریکا»، تیرماه ۱۳۸۹. *مجله تدبیر*، شماره ۲۱۸.
- اصفهانی، بهاره. ۱۳۸۹. «اقتصاد امریکا؛ اباما در سه نگاه»، *ماهنامه بازار بین‌المللی*، سال دوم، آبان و آذر ۱۳۸۹.
- پورناندل، محمدرضا. ۱۳۸۹. «تداوم حمایت‌های دولتی به‌دنبال تداوم بحران مالی و اقتصادی جهان»، *رویدادها و تحلیل‌ها*، شماره ۲۳۶.
- «تداوم اعتراضات؛ اروپا ریاضت می‌کشد». ۱۳۸۹. *ماهنامه بازار بین‌المللی*، سال دوم، شماره نهم، آبان و آذر ۱۳۸۹.
- «آشفته‌بازار گول‌های اقتصادی در کن». ۱۳۹۰. *روزنامه مردم‌سالاری*، ۹۰/۸/۱۴.
- ساعی، احمد. ۱۳۸۸. «اقتصاد سیاسی فرآتلانتیک: همکاری و تعارض از ۱۱ سپتامبر تا بحران اقتصادی ۲۰۰۸»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۹، شماره ۲۰، تابستان.
- سجادپور، محمدکاظم و محمدجواد ظریف. ۱۳۸۷. *دیپلماسی چندجانبه: نظریه و عملکرد*

سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، جلد اول و دوم، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

سحرخیز، مرتضی. ۱۳۹۰. «بررسی ریشه‌های نابرابری درآمدی در امریکا»، *روزنامه دنیای اقتصاد*، ۹۰/۸/۵.

صفا، مسعود. ۱۳۸۹. «سرپوش بر اختلاف‌ها؛ خطر البته باقی است»، *ماهنامه بازار بین‌الملل*، سال دوم، شماره ۹، آبان و آذر.

«طرح کمک ۱۱۰ میلیارد دلاری اتحادیه اروپا برای حل بحران یونان» در:

www.irna.ir

«طرح نجات هم اقتصاد امریکا را نجات نخواهد داد». ۱۳۸۷. *اکنونومیست*، مهر ۱۳۸۷، ص ۹.

«فعالیت هیئت خرید چین تدبیری برای مقابله با بحران مالی جهانی و مخالفت با حمایت طلبی تجاری» در:

www.persian.cri.cn

قبادی، فرخ. ۱۳۸۹. «جنگ ارزی چیست و چرا مغلوبه شده؟»، *روزنامه دنیای اقتصاد*، ۱۳۸۹/۷/۱۹.

قبادی، فرخ. ۱۳۸۸. «زمزمه مقابله با اقتصاد چین»، *روزنامه دنیای اقتصاد*، ۱۳۸۸/۹/۱۵.
قراگوزلو، محمد. ۱۳۸۷. «چگونه وال‌استریت از پا در آمد: بحران مالی نولیرالیسم و پیامدهای سیاسی - اقتصادی آن»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۵۳-۲۵۴.

قنبرلو، عبدالله. ۱۳۸۹. «ایالات متحده و گروه ۲۰: نشست ۲۰۱۰ سئول»، *گزارش راهبردی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، آذر.

موسوی خلخالی، علی. ۲۰۰۸/۱۰/۲۵. در:

irdiplomacy.ir

موسوی زنوز، موسی و یزدانی، حمیده. ۱۳۸۹. «بحران مالی جهانی؛ راهکارها و سیاست‌های پیشنهادی»، *بررسی‌های بازرگانی*، شماره ۴۴، آذر و دی.

میراحسنی، منیرالسادات. ۱۳۸۹. «مروری بر پنجمین نشست سران گروه ۲۰»، *مجله اقتصادی: ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی*، شماره ۹ و ۱۰، آذر و

دی.

«نگاهی به بحران مالی و اعتراض‌های مردمی در اروپا؛ اتحادیه اروپا در دوربرگردان بحران اقتصادی». ۱۳۹۰. *روزنامه سیاست روز*، ۹۰/۴/۱۸.
«نگاهی اجمالی به گروه ۸»، ۱۳۹۰/۴/۵ در:

www.irdiplomacy.ir

واعظی، محمود. ۱۳۸۸. «بحران اقتصادی جهان: زمینه‌ها، ابعاد و پیامدها»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره ۱، بهار.
یوه، لیندا. ۱۳۸۹. «نجات یافتن از بحران»، ترجمه: همایون رحمتی، *مجله اندیشه‌گستر سایپا*، شماره ۱۰۴، شهریور، در:

www.investiniran.ir

ب - انگلیسی

- Batteiliono, R. 2009. "Global Monetary Developments, Securities & Derivative", *Industry Association Conference*, 28 May.
- "British Trade Minister: Era of G8 is Over". Mar 27, 2009. www.topnews.in.
- "Celso Amorim Quoted in Baker Donadig, Group of 8 has not enough, Say Out Siders Wanting". 10 July 2009. *New York Times*.
- "Declaration of the Summit on Financial Market". 2008. *Whit House Office of the Press-Secretary*, Nov, 2008.
- "Declaration on Strengthening the Financial System". 2 April 2009. www.g20.org.
- Froman, Mike. 2009. "US G8 Sherpa in Baker", *New York Times*, 10/7/2009.
- "G20, The Global Plan for Recovery and Reform". 2 April 2009. http://www.G20.utoronto.ca
- "Grice, e. g, Brown Claims Victory after G20 Agrees to Curb bonuses". 26 September 2009. *The Independent*.
- Haggard, Stephen & Beth A. Simmons. 1987. "The Theories of International Regimes", *International Organization*, Vol. 41, No. 3.
- Helleiner, Eric & Stefano Pagliari. 2009. "Towards a New Beretton Woods? The First 20 Leaders Summit and the Regulation of Global Finance", *New Political Economy*, Vol. 14, No. 2.
- "Keep the IMF at the Center". 2008. Brookings Institute.
- Keohane, Robert and Criage N. Murphy. 1992. "International Institution", In Mary Hawke Worth and Maurice Kogan (eds), *Encyclopedia of*

Government and Politics, London, Routledge.

- Murray, J. 2009. "When the Unconventional becomes to Conventional-Monetary Policy in Extraordinary Times", **Speech to Global Interdependence Center**, 19may.
- Nesadurai, Helen. 2006. "Conceptualizing Economic and Security in Ear of Globalization", **Globalization and Economic Security**, Edited by Helen Nesadurai, Routledge.
- Nye, Joseph S. 1988. "Neo-realism and Neo-liberalism", **World Politics**, Vol. X1, No. 2.
- Keohane, Robert. 1993. "Institutional Theory and the Realist Challenge After the Cold War", In David Baldwin, "Neo-realism and Neo-liberalism: The Contemporary Debate", New York, Colombia University Press.
- Keohane, Robert. 1989. **International Institutions and State Power**, Boulder, Colo., Westview Press.
- Sharr, David & Thomas Wright. 2010. "The G20 and Global Governance: An Exchange", **Survival**, Vol. 52, No. 2.
- Schmucker, Claudia & Gnath Katharina. 2010. "From the G8 to the G20: Reforming the Global Economic Governance System", **Garnet Working Paper**, No. 73.
- Teslik, Lee. 2008. "Relaunching Capitalisms", **CFR**.
- Tisdell, Clem. 2004. "An Overview of Economic Globalization: It Is Momentum and It Is Consequences Examined", **in Economic Globalization**, Edited by Clem Tisdell and Edward Elgar publishing.
- Walter, A. 2008. **Governing Finance, Ithaca**, NJ: Cornell University Press.
- Woods, J. & S. Smith. 2006. **The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations**, Oxford University Press.
- Yomiuri, Daily. 23 October 2009. "Japan, China, Rok to set up Asian", **FSF**.



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني